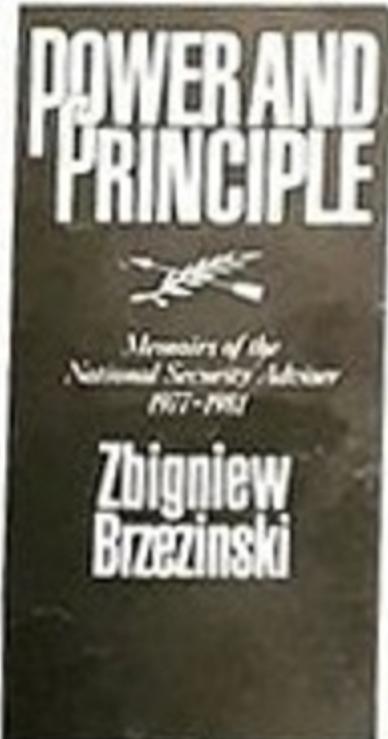


اسرار سقوط شاه



خاطرات برزینسکی مشاور امنیتی کارتر

ترجمه حمید احمدی

خاطرات برزنیسکی

اسوار سقوط شاه

ترجمه:

حمید احمدی

* اسرار سقوط شاه

(خاطرات برزینسکی)

* ترجمه: حمید احمدی

* تیرماه ۱۳۶۲

* ۵۰۰۰ جلد

* چاپ: نراقی

* صحافی

* حروفچینی ۷ تیر

انتشارات جامی - خیابان فروردین
همه حقوق برای مترجم محفوظ است.

ما، چه در اظهارات عمومی خودم و چه در اظهارات
سایروس ونس وزیر امور خارجه، این مساله را روشن کرده‌ایم
که از شاه و حکومت فعلی حمایت می‌کنیم، و در عین حال
اعلام می‌داریم که با تصمیمات نهایی اتخاذ شده از سوی مردم
ایران هیچگونه مخالفتی نخواهیم گرد.

از مصاحبه جیمی کارترا،

۱۳ نوامبر ۱۹۷۸

پیشگفتار مترجم

کتابی که هم‌اکنون خوانندگان در پیش روی دارند، خود بخشی از کتاب بزرگتری است که در اوایل سال ۱۹۸۳ تحت عنوان "قدرت و اصول" (Power And Principle) توسط زیگنیف برژینسکی مشاور امنیتی کارترا برگشته تحریر درآمد.

کتاب قدرت و اصول در برگیرنده خاطرات برژینسکی در چهار سال زمامداری دولت کارترا برای ایالات متحده آمریکا، و مسائل گوناگونی است که طی این دوره، در صحنہ سیاسی آمریکا رخ داده است. برژینسکی یکی از نزدیکترین یاران جیمی کارترا رئیس جمهور سابق امریکا و مشاور امنیتی او بوده، و بدین خاطر بدیهی است که بیش از سایر دست. اندکاران صحنہ سیاسی ایالات متحده قادر به بازگویی دقیق جریانات و ماجراهای است که در چهار سال ریاست کارترا برگشته است، در رابطه با مسائل گوناگون جهان و سیاست خارجی امریکا در قبال مسائل خاورمیانه، ایران و شرق دور و سایر نقاط دنیا رخ داده است. اهمیت برداشتها و نظریات برژینسکی نه تنها بدین خاطر است که او مشاورت امنیتی کارترا از ۱۹۷۶ تا ۱۹۸۰ بعده داشت، بلکه از این جهت است که او یکی از بزرگترین طراحان و نظریه‌پردازان سیاست امپریالیستی ایالات متحده امریکا است، و بدین خاطر افکار و اندیشه‌های او راجع به مسائل گوناگون، برای دست اندکاران سیاست امریکا از اهمیت و توجه خاصی برخوردار است. در واقع، با نگاهی سریع به جهت‌گیری سیاست خارجی ایالات متحده امریکا، در عرض چهار

سال فوق ، پی‌می‌بریم که نظریات و اندیشه‌های برزینسکی در شکل‌گیری این سیاست ، نقش عمدت‌های داشته ، و بسیاری از حرکتهاي سیاست خارجی امریکا ، به تشویق و توصیه او صورت می‌گرفته است .

طی چند سالی که از سقوط نظام شاهنشاهی در ایران می‌گذرد ، و بخصوص پس از ماجراي گروگانگیوري اعضاي سفارت امریکا در ایران ، دهها کتاب گوناگون توسط سیاستمداران ایالات متحده امریکا و تاریخ-نگاران امریکایی و سایر نقاط جهان پیرامون ابعاد مختلف جریانات ایران به رشته تحریر درآمده است .

نویسنده‌گان این کتابها ، هریک‌گوشای از حوادث سالهای اخیر کشورمان را از دیدگاه خود مورد تجزیه و تحلیل قرارداده و برداشت‌ها و خاطرات خود را از این حوادث ، بهافکار عمومی ارائه داده‌اند . بدیهی است که این نویسنده‌گان به شیوه و سلیقه خود ، پیرامون یکی از رویدادهای چند سال اخیر بطور جزئی ، و یا پیرامون تمامی حرکت انقلابی مردم ایران و سالهای حکومت شاه و بعد از آن بطور کلی ، بحث و اظهار نظر کرده‌اند . در میان تمام این کتابها ، آثاری که توسط مقامات بلندپایه حکومت امریکا نوشته شده ، از ویژگی و اهمیت خاصی برخوردار می‌باشد . آنها نه تنها می‌توانند بهتر از هر کسی نظریات رسمی دولت امریکا را پیرامون مسائل ایران بیان کنند ، بلکه بدليل اینکه خود دست‌اندرکار طرح ریزی سیاستهای امریکا در قبال انقلاب اسلامی ایران و سقوط شاه بوده‌اند ، و گذشته از این از نزدیک بر شکل‌گیری سیاستهای ایالات متحده ، و رویدادهای واقع شده ، نظارت داشته‌اند ، بیشتر از سایر نویسنده‌گانی که در مورد ایران می‌نویسند ، قدرت بازگویی ذکر دقیق جریانات و حوادث پشت پرده را دارند .

در میان معروف‌ترین نویسنده‌هایی که تاکنون توسط مقامات بلندپایه سیاست امریکا ، پیرامون مسائل ایران نوشته شده ، و در ایران نیز به

فارسی برگردانده شده است، می‌توان به خاطرات جیمی کارت رئیس جمهور ایالات متحده، کتاب ویلیام سولیوان سفیر سابق امریکا در ایران و اثر هامیلتون جردن پیرامون مسئله اشغال سفارت امریکا و گروگانگیری آمریکایی‌ها اشاره کرد. اثر بروزینسکی در این سلسله کتاب‌ها، جدیدترین ویکی از بهترین آثار می‌باشد. چراکه بروزینسکی از کسانی است که برداشت‌ها، نظریات و رهنمودهای او پیرامون انقلاب ایران، بیش از سایر کسان توجه جیمی کارت رئیس جمهور سابق امریکا را به خود جلب می‌کرد، و این موضوع را می‌توان از لابلای آثار و نوشهای فوق، و نیز خط‌مشی‌های اتخاذ شده امریکا در قبال ایران بخوبی اثبات کرد.

بروزینسکی در خاطرات خود، حوادث و ماجراهای ایران و نیز برداشت مقامات حکومت امریکا از این حوادث را از درون کاخ سفید، مورد بحث و بررسی قرار می‌دهد. در این زمینه او بیش از هر کس دیگری قادر است از مسائل پشت پرده‌ای که در کاخ سفید پیرامون انقلاب ایران و موقعیت امریکا در قبال حکومت شاه در طی بحران رخ داد، سخن بهمیان آورد، و چنانکه در صفحات بعد خواهیم دید او به تفصیل در این موارد سخن می‌گوید. نوشته بروزینسکی همچنین بازگوکننده تضادهای موجود در کاخ سفید پیرامون حوادث ایران می‌باشد، و ارائه دهنده آن نوع طرز تفکری است که خواهان حل مسائل از طریق خشونت و توسل به سرکوب نظامی است.

) بروزینسکی در نوشهای خویش بارها از این مسئله شکایت می‌کند که چرا دست‌اندرکاران بلند پایه کاخ سفید پنجای دادن امتیازات بیشتر به مخالفان شاه، با یک کودتای نظامی کار را یکسره نکردند. او در گفتگوها و ملاقات‌های خود با کارت، مسئله حمایت بی‌چون و چرا از شاه، و تشویق او بدست زدن به اقدام قاطعانه علیه مخالفان،

را مورد تأکید قرار می‌دهد. چنانکه از گفته‌های خود برژینسکی بر می‌آید، وحوادث تاریخی نیز نشان می‌دهند، توصیه‌های او سمت گیری سیاست خارجی آمریکا در قبال ایران، تأثیر عمدت‌ای داشته است.

همانطور که گفتیم برژینسکی در میان مقامات کاخ سفید، در رأس جناحی قرار داشت که معتقد بودند، می‌بایست مسائل ایران را از طریق توسل به قوه قدریه و دست زدن به سرکوب شدید نظامی حل و فصل کرد. از دیگر طرفداران این خط، می‌توان از هارولد براون وزیر دفاع آمریکا نام برد. جناح مقابل این خط را مقامات وزارت خارجه آمریکا، و عده‌ای دیگر از شخصیت‌های کاخ سفید تشکیل می‌دادند، که ویلیام سولیوان یکی از برجسته‌ترین چهره‌های آن بشمار می‌رفت. برژینسکی و ویلیام سولیوان درنوشته‌های خود پیرامون مسائل ایران بارها یکدیگر را مورد انتقاد و گاه گاه حملات تند قرار می‌دهند. برژینسکی، سولیوان را بدست زدن به اقدامات خودسرانه در رابطه با تماس با مخالفان و اظهاراتش خطاب به شاه متهم می‌کند، و سولیوان، برژینسکی را بمعدم درک واقعیات ایران. سولیوان در پایان کتاب مأموریت در ایران می‌گوید: "روش سست و بی‌بنیاد حکومت کارتر در سیاست خارجی و اقدامات نامعقول برژینسکی، که هنوز قادر به درک واقعیت مسائل ایران نبود، در نوامبر ۱۹۷۹ به گروگانگیری اعضاء سفارت آمریکا در تهران منجر گردید".

کوتاه‌سخن اینکه برژینسکی از درون کاخ سفید، سیاست ایالات متحده آمریکا در قبال مسائل ایران و سقوط شاه را مورد بررسی قرار داده و ضمن ذکر جزئیات بیشتری از جریانات مبهم سالهای انقلاب، از جمله کنفرانس گوادلوب، هدف مأموریت زنرال هایزر، و...، سر در گمی مقامات کاخ سفید را در قبال حرکت اسلامی مردم ایران بهبهرین نحو بیان می‌کند.

حمید احمدی

تیرماه ۱۳۶۲

(ماجرای) ایران بزرگترین شکست دولت کارتر بود . در مقایسه با موفقیت تلاش‌های صلح کمپ دیوید یا عادی‌کردن روابط با چین، و اتخاذ یک موضع قاطع‌تر در قبال اتحاد شوروی، که همگی نقاط عطف مهم و سازنده‌ای بودند، سقوط شاه از نظر استراتژیک برای ایالات متحده آمریکا و از نظر سیاسی، برای کارتر، یک مصیبت بشمار می‌رفت . شاید از نظر تاریخی مصیبت مذکور اجتناب ناپذیر بود ، موج بنیادگرایی اسلامی بیش از حد قدرت داشت ، و شاید نمی‌شد شاه را از جنون خود بزرگ پنداری ، و درنهایت بی‌ارادگی اش نجات داد ، اما عقیده من بر این است که ما می‌توانستیم از جانب آمریکا کاربیشتری انجام بدیم . جبرتاریخ تنها پس از واقعیت تحقق پیدا می‌کند .

بحران ایران تصمیم‌گیران ایالات متحده را با دو سؤال
عمده مواجه ساخت :

۱- ماهیت منافع حیاتی ما در ایران چه بود ، و بنابراین چه چیزی در معرض خطر قرار داشت که می‌باشد بعنوان اولین

اولویت خودمان از آن محافظت کنیم؟

۲- چگونه می‌شد در یک کشور سنتی که به سرعت بسوی مدرنیزه شدن پیش می‌رفت، و در آن قدرت مطلقه شخصی، روپاروی یک وضع فرااینده انقلابی قرار گرفته بود، ثبات سیاسی را حفظ کرد؟

این دوم موضوع لب ولباب مباحثات درونی ما را تشکیل می‌داد، هر چند که این مباحثات همیشه بطور رسمی برروی این موضوعات متمرکز نبود، عدم توافق درباره "راه حل‌هایی که می‌بایست بکار گرفته شود، اساساً" از پاسخهای ضمنی و آشکار متفاوت به این دو سؤال عمدۀ ناشی می‌گردید.

"پاسخ من به سؤال اول اساساً" یک پاسخ ژئوپولیتیک (جغرافیایی سیاسی) بود و بر اهمیت ایران برای حفظ منافع آمریکا و مهمتر از آن حفظ منافع غرب در منطقه نفتی خلیج فارس تمرکز داشت. "جیمز شلزینگر" و "چارلز دونکن" نیز در این نگرانی من بیش از همه سهیم بودند، در خلال مباحثات خودمان، اغلب احساس می‌کردم که سایروس ونس وزیر امور خارجه و یا وارن کریستوفر معاون وزیر، یا "دیوید نیوسام" "معاون دیگر او" در عین حالیکه مایل به رد نقطه نظر من نبودند، بیشتر خود را به افزایش دمکراتیزه کردن جو ایران مشغول می‌داشتند و از دست زدن به هرگونه اقدام، چه از جانب آمریکا یا ایران، به این بهانه که ممکن است اثر

منفی ببار آورد هراس داشتند.

هنگامی که بحران به مرحله حاد خود رسید، ذهن این مقامات وزارت خارجه به تخلیه آمریکایی‌ها از ایران معطوف گردید تا افزایش نگرانی درباره موقعیت آمریکا در ایران. البته منهم با این نگرانی انسان دوستانه آنها سهیم بودم، اما با وجود این با اولویت‌های آنان موافق نبودم. بدین ترتیب رئیس جمهور (کارتر) توسط این مشاوران و شاید هم در اثر تضاد میان عقل و احساسات خود، درجهٔت مخالف کشیده شد. این عدم توافق بنوبهٔ خود بحث بروی سئوال دوم را تشید کرد. من هم، همانند «کرین برنتن»، مورخ محترم انقلابها، قویاً "احساس می‌کرم که انقلابهای موفق از جمله نوادر تاریخی هستند، اما پس از اینکه به‌موقع به پیوندند اجتناب ناپذیر خواهند شد، و نیز احساس می‌کرم که یک رهبری پا بر جا با به نمایش گذاردن اراده و عقل می‌تواند از ترکیب به موقع فشار و امتیاز، اپوزیسیون (مخالفان) را خلع سلاح کند. در رابطه با نقش محوری شاه در سیستم قدرتی که صرفاً "شخصی" بود، من معتقد بودم که تضعیف عمدی پادشاهی که از همه جانب تحت فشار آمریکا برای دادن امتیاز بیشتر به مخالفان خود قرار گرفته بود، تنها به افزایش بی ثباتی و نهایتاً "ایجاد هرج و مرچ کامل منجر خواهد شد. من خود هیچ عقیده‌ای به طرز تفکر عجیب و قریب آمریکائیان جناح لیبرال، که می‌گویند راه حل یک موقعیت انقلابی ایجاد ائتلاف میان طرفهای ستیزه

جوست، نداشتم، آنهم طرفینی که برخلاف سیاستمداران داخلی آمریکا، نه تنها روحیه سازش ندارند بلکه (بویژه همانند قضیه ایران) "شذیدا" از یکدیگر متنفر می باشند.

مخالفان من گمان می کردند که راه مقابله با اوضاع ایران، کاهش اقتدار شاه، حرکت سریع به جانب " حکومت متکی بر قانون اساسی "، و برقراری سازش میان جناحهای متخاصم از طریق یک دولت ائتلافی است. اما من هرگز نفهمیدم که تبدیل شاه به یک پادشاه متکی به قانون اساسی از نوع سوئیس و انگلستان چگونه می تواند توده های بپا خاسته را آرام کند. در رابطه با همین طرز تلقی و روش بود که در اکتبر ۱۹۷۸ (مهرماه ۵۷) هم وزارت خارجه و هم "ویلیام سولیوان" سفیر آمریکا در تهران، حتی با ارسال وسایل کنترل اغتشاشات جمعی برای دولت ایران مخالفت کردند، زیرا گمان می کردند که ارسال این وسایل احتمالاً مانع پیشرفت پروسه برقراری سازش در ایران خواهد گردید. بتدریج که بحران آشکارتر می شد برای مشخص گردید، که دست اندرو کاران عمدۀ وزارت خارجه و بویژه "هنری پرست" رئیس کرسی ایران در این وزارت خانه، تحت انگیزه تنفر عقیدتی از شاه، به سادگی خواهان خلع او از قدرت بودند.

بنظر من، سیاست برقراری سازش و اعطای امتیازات به مخالفین، به شرطی می توانست موثر واقع شود، که این

سیاست دو یا ۳ سال قبل از آن، یعنی قبل از اینکه بحران از نظرسیاسی به یک مرحله حاد برسد، اتخاذ می‌گردید. (اما به هر حال مشخص نیست که آمریکا چگونه می‌توانست یک راه حل احتیاطی و پیش‌گیری‌کننده را که بتواند از ایجاد یک بحران آشکار جلوگیری نماید، به ایران تحمیل کند). اما هنگامی که بحران تبدیل به کشمکش اراده و قدرت شد، اختیار برقراری سازش و آشتی بدست کسانی افتاد که مصمم بودند یک انقلاب کامل و تمام عیار صورت بگیرد.* در طی بحران ایران، سیاست ما کم و بیش از نظر لفظی، بیشتر منعکس‌کننده

* در طرح این اختلاف نظرها و انشعابات، نمی‌خواهم بگویم که تصمیم‌گیران ایالات متحده آمریکا در طی این بحران گرفتار عداوت‌های بسیار تلح و تفرقه‌افکنانه بودند. باید یاد آور شد که مباحثات ما در باره ایران در طی سقوط ۱۹۷۸ و اوائل ۱۹۷۹، موازی با تلاشهای بود که برای انعقاد توافق سالت، برقراری پروسه صلح درخاور میانه، و عادی‌کردن مسائل روابط با چین صورت‌گرفت. طرفهای مخالف و رقیب پیرامون قضیه ایران، در مورد دیگر مسائل اغلب با هم متحد بودند و بدین ترتیب، گرچه مباحثات ما شدت داشت، اما «ائتلافات» محرك بود، و در این مرحله روابط شخصی بطور کلی دست نخورده باقی ماند.

روش و خواستهای من بود، هر چند که موضع وزارت خارجه عموماً "نامعلوم و مبهم باقی ماند. اما این سیاست توسط سفیر آمریکا در تهران برای شاه، و شاید هم توسط وزارت خارجه برای سفیر، به شکل فرمولهای مبهم تعبیر می‌گردید. شاه هرگز آشکارا به اتخاذ موضع محکم‌تر و قاطع‌تر تشویق نمی‌شد، و اطمینانها و قوت قلبهای حمایت آمیز آمریکا به او، با توصیه‌های همزمان مبنی بر پیش رفتن به سوی دمکراتی واقعی همراه بود، و ائتلاف با اپوزیسیون همیشه بعنوان یک هدف دلخواه به وی توصیه می‌گردید. البته نباید گفت که ایران را وزارت خارجه از دست داد، زیرا اسناد موجود به درستی نشان می‌دهد که شاه از جانب کارت و من به قدر کافی برای اتخاذ یک موضع محکم‌تر، البته، به شرطی که او میل واردۀ یک چنین کاری را می‌داشت، مورد تشویق قرار گرفته بود. اما او می‌توانست برای اجرای آن چیزی که بطور دائم و مؤثر انجامش نداده بود، یعنی بکارگیری قدرت و سپس آغاز اصلاحات لازمه، بیشتر تحت فشار گذاشته شود. نتیجه‌های که ببارآمد، تراژدی شخصی شاه و نیز مصیبت استراتژیک آمریکا و مصیبت سیاسی رئیس جمهورش بود.

المصیبت ایران، محور استراتژیک دیوار حفاظتی منطقه مهم شرотمند نفتی خلیج فارس را در مقابل تهاجم و تجاوز احتمالی شوروی درهم شکست. مرز شمال شرقی ترکیه، مرزهای

شمالی ایران و پاکستان و منطقه بی طرف افغانستان سد محکمی را ایجاد می کرد، که به هنگام از دست رفتن ایران بعنوان سنگر آمریکا، در آن شکاف ایجاد شد. اگر شاه سقوط نکرده بود، "شوری احتمالاً" به این روشنی و گستاخی به افغانستان وارد نمی شد، و این منطقه بی طرف را به یک محل تهاجمی که روسها را به هدف تاریخی خودشان یعنی اقیانوس هند نزدیکتر می سازد، تبدیل نمی کرد.

شاه بی نهایت از طرحهای شوروی برای افغانستان نگران بود و در طی دیدارش از واشنگتن در سال ۱۹۷۷، قسمت مهمی از وقت خود را در اطاق کابینه کاخ سفید به تشریح منافع مشترک آمریکا و ایران برای حفظ بی طرفی افغانستان برای کار تصرف کرد. یک ایران نیرومند تحت حمایت آمریکا، بروشنی در موقعیتی قرار داشت که می توانست تهاجم شوروی به افغانستان را هم گران تمام کند، وهم از نظر بین المللی خطرناک سازد. در طی سالهای دهه ۱۹۶۰ و در آستانه کناره گیری بریتانیا از "شرق کانال سوئز، ایران تبدیل به سرمایه استراتژیک آمریکا شد. عقب نشینی نیروهای بریتانیا، در منطقه خلیج فارس یک خلا قدرت ایجاد کرد، و سیاست آمریکا برای توسعه توان نظامی ایران در وحله اول، و سپس عربستان سعودی و بالا بردن موقعیت سیاسی این دو کشور بعنوان دو قطب امنیت منطقه ای تحت حمایت آمریکا، این خلا را پر کرد. علیرغم

رقابت میان ایران و عربستان سعودی بر سر خلیج فارس (و یا خلیج عربی)، سیاست آمریکا براین بنیان و اساس استوار بود که با توجه به هر این دو کشور از کمونیسم اتحاد شوروی، و آرزوی مشترک آنها برای (محدود) کردن تمایلات طرفدار شوروی در محافل پان عربی، که بویژه در عراق آشکار گردیده بود، احتمال همکاری نزدیک با این دو کشور امکان پذیر می باشد. نقطه اوج سیاست مذکور، در تصمیم نیکسون رئیس جمهور آمریکا و هنری کیسینجر به منظور برآورده کردن آرزوی شاه برای توسعه سریع نظامی ایران از طریق ارسال سلاحهای فراوان آمریکا، متبلور گردید.

بادرک مرکزیت استراتژیک ایران، ما (دولت کارت-رم) سیاست نیکسون را با تصویب فروش هنگفت سلاحهای آمریکا به ایران در خلال سال ۱۹۷۸ ادامه دادیم، و در عین حال شاه را تشویق کردیم تا جاهطلبی‌های بیش از حد خود را برای مدرنیزه کردن کشورش، با در پیش گرفتن یک حرکت سریعتر به جانب حکومت دمکراتی (متکی به قانون اساسی) توام کند. دولت، واقعاً عقیده داشت که زمان آن فرا رسیده تا تمام حکومتها به دلائل اخلاقی، موضع مسئولانه‌تری در قبال حقوق بشر در پیش گیزند. اما انگیزهٔ واقع گرایانه مهمی نیز در رابطه با این احساس وجود داشت: ما به این نکته واقف بودیم که اگر متحداً صلحی منطقه‌ای ماء در نظر مردم آمریکا آشکارا بعنوان یک رژیم متجاوز به حقوق بشر انگاشته می‌شد، علایق ما با ایران دچار صدمه‌منی گردید. به عبارت وسیعتر، در صورتی که مدرنیزه

کردن اجتماعی اقتصادی ایران، با حدی از اتوکراسی (استبداد فردی) سنتی در قبال کثرت‌گرایی سیاسی همراه نبود، ثبات درونی ایران از هم پاشیده می‌شد. اما اگر چه ما شاه را به گراش به جانب یک سیستم قانونی تشویق می‌کردیم، با وجود این برنامه مشخصی نیز در مورد چگونگی شتاب و وسعت یک چنین تحول سیاسی‌ای در نظر نداشتیم، و معتقد‌هم نبودیم که می‌بايست یک چنین برنامه‌ای داشته باشیم. مشکل بتوان با توجه به گذشته گفت که آیا شاه به هنگام صحبت با ما ظاهرًا "بمتقارضای دمکراتیزه" کردن کشور گردن می‌نهاد، و یا اینکه خود یک چنین تحولی را ضروری تشخیص می‌داد یانه. علاوه بر این شاه با گسترش بیشتر تحصیل و سوادآموزی، تحولات مثبت بسیاری در نقش زنان، و حقوق زارعین کوچک بوجود آورد. به هر حال، هنگامی که بحران در کشور آغاز شد، این نگرانی مداوم، بطور یقین به عدم توانایی شاه برای مشخص کردن اولویت‌های خود و یا برداشت صحیح او از مفهوم توصیه‌های واشنگتن برای اتخاذ یک رهبری قاطع، کمک کرد. تهدیدات دراز مدت استراتژیک و سیاسی بحران ایران، به‌کندی و بتدریج از سوی واشنگتن تشخیص داده شد. زیانهای سیاسی داخلی برای آمریکا تنها پس از جریان گروگانگیری سفارت ما در نوامبر ۱۹۷۹، برای کارترا و «والترماندیل» یک نگرانی جدی ایجاد کرد. تا آن موقع، حتی انتقال قدرت

از یک شاه نسبتاً غیر محبوب، به گروهی از «اصلاح طلبان» که آیت الله خمینی از پشت سر آنها قدرت خود را اعمال می‌کرد، باعث برانگیخته شدن خشم بیش از حد مردم آمریکا نشده بود. ماجرای گروگانگیری، و به تبع آن رادیکال شدن سریع صحنه سیاسی ایران، همه چیز را تغییر داد، اما با وجود این، حوادث مزبور تنها یک سال پس از نزاع (بیماری مرگ) رژیم شاه اتفاق می‌افتد.

همانطور که قبل‌ا ذکر گردید. بُعد استراتژیک مساله بیش از همه مقاماتی را نگران کرد که بیشتر با امنیت ملی سر و کار داشتند. علاوه‌بر من، «جمیز‌شلزینگر» و «چارلز دونکن» بیشتر از همه در باره تهدیدات استراتژیک حوادث ایران ابراز نگرانی می‌کردند، و خواهان پاسخ عملی و قاطع ایالات متحده بودند. آنها همانند من بطور آشکار عقیده داشتند که یک راه حل نظامی در ایران تنها راه جلوگیری از سقوط کامل می‌باشد. با گذشت زمان، هارولد براون (وزیر دفاع-م) به نحو فزاینده‌ای، با من هم عقیده می‌شد. «آدمیرال ترنر» رئیس سازمان «سیا» در ابتدا در رابطه با آینده شاه، دیدگاه امیدوار کننده سازمان را منعکس می‌کرد، و بعداً به هنگام سقوط شاه، همانند وزارت خارجه، به بالا بردن میزان شانس ایجاد یک دولت ائتلافی طرفدار آمریکا بعد از شاه، ابراز تمایل می‌نمود. اما باید در اینجا تذکر داده شود که تا زمان

شدت یافتن و خامت بحران، توجه تصمیم‌گیران ارشد دولت، از جمله خودم "عمیقاً" به مسائل دیگری معطوف بود، که از نظر زمانی وقت زیادی‌می‌گرفت، شخص را در خود غرق‌می‌کرد، و از نظر جسمانی نیز بسیار طاقت‌فرسا بود.

محافل تصمیم‌گیرنده، فوق العاده سرشان شلوغ بود.

سقوط سال ۱۹۷۸ همزمان با پرسوه کمپ دیوید و حوادث بعد از آن رخ داد. در این دوران، مذاکرات مسالت نیز جریان داشت، و در طی روزهای بحرانی دسامبر، ما از یک جلسه، که می‌بايست در آن موانع موجود بر سر راه محدودیت پیچیده‌ترین مواضع سیستمهای ارتباطی راه دور و یا موشک‌های کروز از میان برداشته شود، به جلسه ذیگری در رابطه با سرنوشت ایران، هجوم می‌بردیم. سقوط شاه، و بویژه حوادث نوامبر و دسامبر، همچنین همزمان با مرحله مهم مذکرات محرمانه آمریکا و چین، و مذاکراتی که مقداری از وقت رئیس جمهور و اغلب اوقات من را می‌گرفت، همراه بود. بعلاوه، بحران نیکاراگوا داشت ما را به خود مشغول می‌کرد. سرانجام اینکه سایروس ونس (وزیر خارجه - م) به نحو شدیدی در مذاکرات حیاتی در خارج از آمریکا و بویژه در خاور میانه، درگیر بود، و در همان حال «هارولد براون» درگیر سخت‌ترین منازعه‌اش با رئیس جمهور بر سر بودجه دفاعی بود، منازعه‌ای که او آنرا بالنرژی فراوان رهبری می‌کرد، و سرانجام هم به جدایی بعضی از

شخصیت‌ها از کارتر منجر شد. بدختانه زمان زمانی نبود که بتوان با آسودگی خاطر توجه را به آسانی و به تنها بروی مساله‌ای که تبدیل به یک نقطه عطف استراتژیک و سیاسی گردید، معطوف داشت.

در دوم نوامبر ۱۹۷۸ (۱۱ آبان ۵۸) ساعت ۶ بعد از ظهر، دستور دادم تا یک جلسه اضطراری کمیته شورای امنیتی ملی در اتاق بررسی اوضاع تشکیل گردد. کمیته به این منظور احضار می‌شد تا برای پاسخ دادن به پیام فوری ویلیام سولیوان سفیر نگران آمریکا در تهران، تصمیم‌گیری کند. سولیوان در پیام خود گزارش داده بود که وخیم‌تر شدن تدربیجی اوضاع در ایران شاه را برانگیخته است که یا استعفا بدهد و یا اینکه به استقرار یک دولت نظامی متولّ گردد. در این جلسه «وارن کریستوفر» (به نیابت از جانب سایروس ونس که نتوانسته بود شرکت کند) «هارولد براون»، «ژنرال دیوید جونز» (که بجای ژنرال جرج براون عنوان رئیس روئسای مشترک ستاد تعیین شده بود)، «آدمیرال استنفیلد ترنر» (رئیس سیا) و نیز «دیوید آرون» و فرمانده «گری سیک» (که هر دو از مقامات شورای امنیت ملی و دومی مسئول امور ایران بود) حضور داشتند. سفیر آمریکا در تهران، این بار بدون هشدار قلبی و برخلاف پیام‌های قبلی خود، خواسته بود تا در عرض ۴۸ ساعت او را راهنمائی کنیم، و اجلس ما، در نظر داشت تا

خواسته او را برآورده کند. از آنجا که سولیوان تا کنون خواهان راهنمایی مانند نداشت، پیام او را متقدعاً دکرده بود که ما به یک مرحله بحرانی رسیده‌ایم، و موضوع می‌بایستی تحت توجه و کنترل شورای امنیت ملی قرار گیرد.

بحران ایران در سراسر سال در حال نشوونما کردن بود، اما آمریکا آنرا آنطور که باید نشناخت. سازمان اطلاعاتی، تا سقوط ۱۹۷۸ تداوم حیات سیاسی را در ایران پیش بینی می‌کرد. ویلیام سولیوان سفیر مان در ایران، که بعد از یک اقامت محدود و ناخوشایند در جنوب شرقی آسیا به این مقام منصوب شده بود، و بطور غیر منصفانه و ناروایی اتهام از دست دادن لاعوس به عهده او گذاشته می‌شد، نیز به همین ترتیب پیش می‌رفت. او تا ۲۷ اکتبر (۵ آبان ۵۷) نیز گزارش می‌داد که: "شاه تنها عنصری است که می‌تواند از یک طرف جلوی ارتش را بگیرد و از طرف دیگر انتقال کنترل شده قدرت را رهبری کند . . ." سولیوان همچنین می‌گفت که: "من شدیداً مخالف هرگونه پیشنهاد دادن به آیت الله خمینی می‌باشم. شرف و حیثیت ما در گروی همکاری با شاه گذاشته شده، او انعطاف شگفت‌انگیزی از خود نشان داده است و بنظر من آماده است تا یک رژیم واقعاً "دموکراتیک را در صورتی که بتواند موفق از کار در آید، بپذیرد . ."

فرمانده "گری سیک"، افسر مسئول امور ایران در شورای

امنیت ملی نظر دیگرداشت. او که یک تحلیل‌گر جدی و متفکر است تا آخرین ساعت حیات دولت کارت‌ردستیار اصلی من در بحران ایران و مساله غمانگیز گروگانگیری بحساب می‌آمد. او ثابت کرد که مرد باریک بینی است و همانطور که در اوائل ۱۹۸۱ به‌هنگام اعطای مدال خدمت ارشد دفاعی به او گفتم: "نه گروگانهای آمریکایی و نه خانواده‌های آنان، هیچ‌کدام نمی‌دانند چه دین شخصی بزرگی بخاطر آزادی نهایی نسبت به او دارند". در طی سال ۱۹۷۸ او در چند مورد به‌من گزارش داد که تشنجهای ایران در حال افزایش است و تیروهای دینی و اجتماعی لسجام‌گسیخته را نمی‌توان احتمالاً به آسانی با خود همراه کرد. در اواخر اوت ۱۹۷۸ (اوائل شهریور ۱۳۵۷)، او بمن توصیه کرد که تا پیش‌نویس‌نامهٔ کارتر به‌شهر را که توسط ویلیام سولیوان طرح شده بود امضاء نکنم، زیرا نامه مذکور بی‌نهایت چاپ‌لوسانهٔ ولیریز از تملق بود، وقدرت رو به رشد بنیادگرایی اسلامی را نادیده می‌گرفت.

هر چند که بیانات نگران کنندهٔ "گری"، در مقابله با گزارشات سفارت و تحلیلهای سازمان سیا، درانزوا قرارداشت، با وجود این، ناازرامی فزایندهٔ مرا درباره ایران بیشتر تقویت می‌کرد. در اواخر ماه اوت به ابتکار خود، خواهان ملاقات با اردشیر زاهدی سفیر ایران در آمریکا شدم، و به او پیشنهاد یک شام خصوصی دو نفره را دادم. می‌دانستم که او بویژه

با توجه به نقش پدرش در نجات دادن تاج و تخت شاه در ۱۹۵۳ (کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲) به شاه نزدیک می‌باشد. اردشیر زاهدی که یک فرد بی‌باق و شیک پوش بود، میزبان محبوب واشنگتن بحساب می‌آمد. در واقع، زاهدی توسط صفحات اجتماعی روزنامه‌های محلی شهرتی به هم زده بود، و در بسیاری از کارهای اجتماعی نیز شرکت داشت. هنگامی که سرانجام شاه سقوط کرد، زاهدی از سوی همان محافل اجتماعی واشنگتن تحریم شد، و بسیاری جوک‌های ناپسند در باره او ساخته شد. من او را بعنوان یک فرد دوست داشتم، بعداً "تمایل او را برای بازگشت به ایران در گرماگرم بحران به منظور مخالفت با آیت‌الله خمینی تحسین کردم، و هر چند که می‌دانستم نظریاتش جهت دارو یک طرفه است، با وجود این او را منبع اطلاعاتی مفیدی یافتم. در آن شب داغ بخصوص ماه‌آوت، که در باغ مشغول صرف غذای دست پخت شخصی او بودیم، از اینکه می‌ذیدم به گفته‌های من پاسخ عکس العملی و منفی نمی‌دهد، متعجب شدم، به او گفتم که بنظر من در ایران (از جانب حکومت) خطاهایی رخ داده، و من نمی‌دانم که آیا شاه حاضر به انجام اقدامات چاره جویانه هست یا نه. اشاره کردم که مدرنیزه کردن یک جامعه‌ستی وظیفه فوق العاده پیچیده‌ای است، و محتاج به یک سازمان سیاسی موثر می‌باشد. نظر من این بود که شاه در حال دگرگونی جامعه‌ایران، و بوجود

آوردن نیروهای اجتماعی جدیدی است، اما این کار بدون یک چهار چوب سیاسی که بتواند این نیروها را کنترل کرده و به کانالهای سازنده هدایت کند، صورت می‌گیرد.

با کمال تعجب دیدم که زاهدی کلا" این گفته‌های مرا تائید کرد، و نیز گفت که فساد زیادی در تهران وجود دارد، و حتی بعضی از اعضای خانواده سلطنتی نیز دزاین فساد گرفتار هستند. زاهدی پا را فراتر گذاشت و گفت احساس می‌کند که شاه محتاج به تحول عمیق امور و یک خانه تکانی است، و می‌بایستی در تلاش برای استحکام رهبری سیاسی شخصی خودش بطور مستقیم تری با مردم وارد گفتگو شود. زاهدی همچنین گفت در عین حال دوست دارد واشنگتن را ترک کرده و در یک چنین تلاشی به شاه ملحق شود، اما مطمئن نبود که شاه آماده دست زدن به چنین کاری باشد. ظاهرا" زاهدی، هر چند نه به صراحة، می‌خواست به این نکته اشاره کند که شاه در حقیقت شخص قاطعی نمی‌باشد (زاهدی بعدا" در همان سال بطور آشکار به این موضوع اشاره کرد).

هر چند که به شواهد بیشتری احتیاج داشتم، اما همین مهمانی شام مرا متقادع کرد که شاه دچار دردسر و مشکل می‌باشد. تا آن موقع من دو بار با شاه ملاقات کرده بودم. یکبار به هنگام دیدار او از واشنگتن در نوامبر ۱۹۷۷ (آبان ۱۳۵۶) و بار دیگر در دسامبر ۱۹۷۷ (آذر ۱۳۵۶) که کارت

و بانو، در تهران مهمان شاه بودند. در هر دو فرصت، از هوش و آگاهی سرشار شاه متعجب شدم. بهنگامی که درمورد مسائل بحث می‌کرد، نشان می‌داد که توان تحلیلی خوبی دارد، و بنظر من بویزه در زمینه تجزیه و تحلیل و حل و فصل مشکلات و معضلات منطقه، خودش موئثر بود. در ضمن احساس کردم که دارای تمايلات خود بزرگ‌بینی است و اطرافيانش بی‌نهایت با او فرق دارند، و متحیر بودم که او بر چه‌ساسی تصمیمات گوناگون خود را اتخاذ می‌کند. بعضی‌ها که شهبانو همسر شاه را می‌شناختند، بهمن گفتند که او تحت تاثیر خود شاه را به مسائل اجتماعی علاقه‌مند کرده، و نفوذ موئثر و سازنده‌ای به روی او دارد. اما به هر حال من بدرستی فرصت پیدا نکردم تا با شهبانو هم صحبت شوم. خاندان پهلوی، بطور کلی مرا به یاد تروتمندان جدید نوع غربی می‌انداختند. سبک‌زندگی غربی و شکوه ثروت بروشني از آنها نمودار بود. اما در همان حال، شاه یک مستبد سنتی شرقی بمنظور رسید، که به اطاعت دائم و همه‌جانبه زیر دستانش عادت کرده بود. بیشتر این‌طور بنظر می‌رسید که شاه میان دو جهان متفاوت معلق است، و احساس ابهام عجیبی نیز پیرامون او بچشم می‌خورد، او در همان حال قدرت روش‌فکر آن و مهربانی شخصی از خود پرور می‌داد. هر چند که متحیر بودم شاه‌چگونه قادر به پاسخ‌گویی به معضلات حاصله از برنامه مدرنیزه گردن خود می‌باشد، با

وجود این احساس می‌کردم که چاره‌ای جز حمایت از اونداریم.

تماس تلفنی کارتر با شاه،
یکروز پس از کشtar ۱۷ شهریور

حدود یک هفته بعد از مهمانی شام با زاهدی، در ۸ سپتامبر (۱۷ شهریور ۵۷)، حوادث میدان ژاله در تهران به خشونت تبدیل شد، و سربازان با گشودن آتش بوروی تظاهر کنندگان، دسته دسته از مردم را کشتند. سایروس ونس و من معتقد بودیم که شایسته است تا رئیس جمهور (کارتر) به شاه تلفن زده و حمایت ما را از اعلام نماید. مکالمه تلفنی بین رئیس جمهور و شاه بین ساعت ۷ و ۶۵ دقیقه و ۸ و ۲ دقیقه پیش از ظهر یکشنبه ۱۵ سپتامبر (۱۹ شهریور ۵۷) صورت گرفت. رئیس جمهور می‌گفت برای ابراز دوستی با شاه و اظهار نگرانی

از حوادث مذکور، به اوتلفن می‌زند. او برای شاه آرزو کرد تا مشکلات را به نحو احسن حل کرده، و در تلاش‌های خود برای اجرای اصلاحات، موفق از کار در آید. شاه پاسخ داد که طرح ایجاد ناآرامی و اغتشاشات یک طرح «شیطانی» بود. او گفت که بیش از حد به مردم آزادی داده و اکنون همین آزادی علیه خود او مورد استفاده قرار گرفته است، با وجود همه‌اینها، او مکرراً "اطمینان می‌داد که ایران از آزادی بیان، آزادی تجمع، آزادی تظاهرات برطبق قانون، آزادی مطبوعات و نیز انتخابات آزاد بروخوردار خواهد گردید. شاه سپس افزود که کارتر باید از تلاش‌های او تا آنجا که ممکن است به شدت حمایت کند، و گرنده شمنانش او را غافلگیر کرده و براو پیشی خواهند گرفت. منافع آمریکا و ایران آنقدر مشخص است که یک چنین اقدامی بسیار شایسته خواهد بود. رئیس جمهور به او قول داد که دقیقاً "همین کار را انجام خواهد داد.

با وجود این، دو روز بعد از تهران به ما گزارش رسیده که شاه در ملاقات با نویسنده مجله‌تايم، همانند یک مرد در هم شکسته و در آستانه سقوط روانی، اینطور گمان کرده است که شاید ایالات متحده ایران را به شوروی‌ها تسلیم کرده، و یا حداقل آنرا به "محیط نفوذی بی‌طرف" تبدیل نموده است. البته روشن بود که شاه احساس می‌کرد که سیاست حقوق بشر ما به مخالفان او کمک کرده، و (به همین خاطر) به حمایت

آمریکا اطمینان چندانی نداشت. با وجود این، اندکی بعد، از آن (در ۲۵ سپتامبر - ۱۹۷۹ شهریور ۱۳۵۷) گزارش دیگری از یکی از افسران سفارتخانه در تهران دریافت کردیم که می‌گفت شاه را سرحال، مطمئن، و پرهیجان یافته است. افسر مذکور گزارش داد که شاه احساس می‌کند اوضاع جاری بهبود یافته، و او خواهد توانست به پروسهٔ لیبرالیزه کردن منظم کشور ادامه دهد. این گزارشات متضاد، در جامعه اطلاعاتی، که طی چند ماه نتوانسته بود درباره شاه به اتفاق نظر برسد، اختلافات بیشتری انداشت. این مساله باعث نشد تا به آسانی در مورد اقدام مورد لزوم تصمیم‌گیری کنیم. باید اضافه کنیم که بنظر من در این مرحله نه من و نه کس دیگری در واشنگتن، از بیماری شاه خبر نداشتیم. گزارشات واصله از تهران نیز چنین نشانه‌هایی به ما نمی‌داد. اگر قبلاً "از این موضوع اطلاع می‌داشتم، بطور آشکار نوع ارزیابی و سیاست‌های ما از مساله متفاوت بود.

بقیه ماه راتقریباً "بطور کلی سرگرم مذاکرات کمپ دیوید بودیم، و در پایان ماه سپتامبر (اوائل مهر ۱۳۵۷) بود که مساله ایران بار دیگر مطرح گردید. در اوائل اکتبر (اوائل مهر ۱۳۵۷) ونس وزیر امور خارجه با افشار وزیر خارجه ایران ملاقات کرد، و به او اطمینان داد که سیاست ایالات متحده آمریکا بر حمایت از مخالفان شاه استوار نمی‌باشد. یک هفته بعد، سولیوان سفیر ما در تهران گزارش داد که یک ملاقات طولانی با شاه

داشته، و در جریان این ملاقات شاه گفته است که در رابطه نیروهای نظامی اش مشکلاتی دارد، برطبق گفته شاه ژنرالها نگران بودند که در صورت ادامه بی‌نظمی‌های فعلی، در میان سربازان نیز بی‌نظمی‌گسترش پیدا کند. ژنرالها می‌خواستند تا فوراً "به تمام بی‌نظمی‌ها پایان دهند. ژنرالها هنوز به شاه وفادار بودند اما ظاهراً" فکر می‌کردند که شاه از خود نرمی نشان می‌دهد.

در ضمن، تظاهرات گسترش پیدا کرد، و در اواخر اکتبر یک اعتراض نفت شروع شد، و تولید نفت را از ۵/۸ میلیون بشکه در روز ۹/۱ میلیون بشکه در هفته رساند. در ۲۴ اکتبر (آبان ۵۷) پس از ملاقات «چارلز دونکن»، معاون وزیر دفاع با شاه، سولیوان سفیر آمریکا در تهران گزارش داد که او و سفیر انگلستان به شاه گفته‌اند که از نظر آنها یک راه حل نظامی موئثر نخواهد بود. از نظر من این قضاوت مهم بدون تصویب و توافق کاخ سفید صورت گرفته بود. روز بعد از «گرسیک» یادداشتی دریافت کردم که در آن وی ما را به دست زدن به یک اقدام فوری به عنوان نمونه یک حمایت عمیق از شاه تشویق کرد. شاید سفر من به تهران به همراه پیامی از جانب رئیس جمهور، پا صدور یک بیانیه حمایت آمیز، یا بیانیه حمایت آمیز مشترکی توسط آمریکا و متحدان اصلی آن، نمونه چنین حمایتی باشد. در ضمن، وزارت خارجه تحلیلی پیرامون

اوپاع ایران تهیه کرد، که در آن ضمن تاکید بر حمایت از شاه ذکر شده بود که آمریکا با بروی کار آمدن یک رژیم نظامی قویاً مخالفت می‌کند.

این پادداشت برای اظهار نظر به تهران فرستاده شد، و پس از چندی پیام ۲۷ اکتبر (۵ آبان ۵۷) ویلیام سولیوان را از تهران به دنبال داشت. سولیوان در این پیام اعلام حمایت عمومی رئیس جمهور (از شاه)، یا دیدار فرستادگان بلند پایه را از ایران فعلًا ضروری تشخیص نداده و اعلام کرده بود که سفارت با هرگونه کمک آمریکا به ارتشا ایران در زمینه امور مربوط به کنترل اغتشاشات جمعی مخالف است، و هیچگونه تماسی نباید با آیت الله خمینی گرفته شود. در این پیام سولیوان می‌گفت که: "شرف و حیثیت ما در گرو همکاری با شاه نهفته است. زیرا او آماده است یک رژیم دمکراتیک را بشرطی که بتواند موفق از کار درآید، بپذیرد. در روزهای بعد، یعنی هم در ۳۱ اکتبر و هم در اول نوامبر، سولیوان به همراه سفیر انگلستان با شاه ملاقات کرد، و این گفتگوها با شاه، باعث ارسال پیامی شد که به اجلاس مهم اتاق بررسی اوضاع کاخ سفید در دوم نوامبر منجر گردید. در اوائل آنروز من رئیس جمهور را از جریان پیام سولیوان مطلع کرده بودم. همانطور که همان شب در پادداشت‌های روزانه خود نوشتم، به رئیس جمهور گفتم: "در حالی که مابه‌فشار خود بر روی شاه برای لیبرالیزه

کردن بیش از پیش کشور ادامه می‌دهیم، او دارد اراده خود را از دست می‌دهد». در دنباله سخنان خود خطاب به رئیس جمهور (که با چارلز کوبر (دوست و مشاور دیرین کارترا) مشغول گفتگو بود) گفتم: «اگر شاه نتواند بایک دست نیرو مندام تیازات سازنده‌ای اعطای کند، کارش تمام خواهد شد.» قبل از اجلاس کمیته شورای امنیتی، تصمیم گرفتم درک بهتری از اوضاع داشته باشیم و بدین خاطر به ویلیام سولیوان در تهران، اردشیر زاهدی و سفیر ایران در واشنگتن، و جان فرانسوا پونسه و همتای پاریسی خودم «(که بعداً وزیر خارجه فرانسه شد) تلفن کردم. نلسون راکفلر طی یک تلفن نگران کننده به من، خواهان موضع گیری سریع آمریکا در حمایت از شاه شد. سرانجام، نتیجه تمام این مکالمات این شد که فوری‌ترین ضرورت ما، بالا بردن روحیه و اراده شاه می‌باشد، و بدین خاطر درست قبل از اجلاس کمیته شورای امنیتی به سایروس ونس تلفن زدم و موافقت او را با برنامه‌ای که قرار بود کمیته شورای امنیتی آنرا تصویت کند، بدست آوردم.

اجلاس مهم شورای امنیت ملی
و تأکید حمایت از شاه

اجلاس را با نقل پیام سولیوان که در آن گزارش داده بود شاه در فکر کناره‌گیری است، افشا تا جزئی کرد. در ادامه سخنان خودم گفت که این مساله را صبح همان روز با رئیس جمهور، سایروننس ونس، زاهدی، و سولیوان در تهران به بحث گذاشتند. گزارش دادم که اردشیر زاهدی حمایت سولیوان را در ایران از شاه ابهام آمیز می‌داند. سپس افزودم که جان فرانسو اپونس به من گفته است که شاه دچار بی‌ارادگی است و به گمان فرانسه وی محتاج به کسب مجدد اراده تصمیم‌گیری و اقتدارش می‌باشد. متذکر گردیدم که سولیوان با "آنتو نی پارسونز" سفیر بریتانیا در تهران مشورت کرده، و من نمی‌دانم که واقعاً به شاه چه نوع توصیه‌ای شده است. سرانجام، بطور خلاصه تلفن را کلفر را برای آنها نقل کردم، که

گفته بود بخشی از افکار عمومی در آمریکا معتقدند که ایالات متحده کاری انجام نداده و نمی‌دانند که موضع آمریکا در قبال مساله چگونه است.

سپس پیشنهاد کردم تا پیامی برای سولیوان فرستاده شود، که منعکس کننده نقطه نظر رئیس جمهور باشد و در آن اشاره شود که آمریکا بدون هیچگونه قید و شرطی از شاه حمایت می‌کند، و میل ندارد راجع به تصمیمات خاصی که وی در مورد اشکال حکومت ضروری می‌داند، پیش‌بینی نماید، اما ماحساس می‌کنیم که اوضاع و احوال فعلی، برای اعاده نظم و اعاده اقتدار شاه، احتیاج به این دارد که اقدام قاطعی بعمل آورده شود.

سرانجام اینکه، امیدوارم که او پس از اعاده نظم، به تلاشهای عاقلانه‌ای برای لیبرالیزه کردن کشور دست بزند. افزودم که بنظر من، ما شاه را برای لیبرالیزه کردن کشور بیش از حد تحت فشار گذاشته‌ایم. و خود شاه نیز برای برآوردن انتظارات ما بسیار فراتر رفته است. اگر او بزودی توانایی حکومت کردن را بدست نیاورد، روحیه ارتتشش ضعیف خواهد شد. یک دولت ائتلافی نمی‌تواند پاسخ مورد نظرش باشد، زیرا اعضای تشکیل دهنده یک چنین دولتی احتمالاً "با یکدیگر در خواهند افتاد. در نتیجه متن پیام پیشنهاد شده‌ای را برایشان قرائت کردم و افزودم که این پیام را قبل‌ا" با سایروس

ونس به بحث گذاشته و موافقت او را با آن کسب کرده‌ام.

این پیام تا اندازه‌ای وارن کریستوفر را شگفت زده‌کرد.

کریستوفر اشاره می‌کرد که این از استادی وزیرکی زاهدی است که عدم حمایت ایالات متحده از شاه را بیان کرده است. بنظر

کریستوفر، تشکیل یک دولت ائتلافی هنوز بهترین شیوه برای رسیدن به یک توافق نهایی با جنبش بود. (در حقیقت پیشنهاد

وزارت خارجه برای اجلاس مذکور که من قبل "آنرا دیده بودم، یک سری امتیازات را از سوی شاه به مخالفانش توصیه می‌کرد).

آرون با برداشت کریستوفر مخالفت کرد، و گفت که شاه ممکن

است فکر کند که ما به لیبرالیزه کردن کشور، بیشتر از رهبری خود او اهمیت می‌دهیم، و این مساله باید توضیح داده شود. براون عقیده داشت که رفتن به سوی یک دولت نظامی

می‌تواند به شیوه‌های مختلف توجیه گردد. مثلاً "می‌توان آنرا بعنوان گامی برای فراهم کردن انتخابات آزاد، عنوان

کرد. این عمل، از حمایت از سرکوب نظامی بهتر است.

استنفیلد ترنر (رئیس سیا) معتقد بود که دولت ائتلافی گام بهتری است، اما براون در مورد عملی بودن چنین اقدامی

اظهار شک کرد.

اندکی بعد مرا صدای زندن تا از آن اق برسی اوضاع بیرون

آمد و با رئیس جمهور صحبت کنم، سپس به جلسه برگشتم

و به گروه اطلاع دادم که از طرف رئیس جمهور اختیار یافته‌ام

تا روز بعد به شاه تلفن زده، و حمایت آمریکا را به او یادآوری کنم. همچنین به آنها گفتم که در ضمن باید پیامی نیز حاوی تصمیمات اتخاذ شده برای شاه ارسال کرد.

کریستوفر پیشنهاد کرد که ما در این پیام به برگزاری انتخابات نیز اشاره کنیم، اما من اعتراض کرده و گفتم که نباید برنامه خاصی را به شاه توصیه نمائیم. سپس کریستوفر اظهار کرد که درج عبارت ضرورت دست زدن به عمل در تلگرام، ظاهراً "به سود تشکیل یک دولت نظامی تمام خواهد شد. اما کمیته شورای امنیتی با من موافقت کرد و عبارت فوق را در آن گنجانید.

در پایان اجلاس، توافق شد که باید یک پیام حمایت‌آمیز شدید برای شاه فرستاد. اما ایالات متحده آمریکا باید مسئولیت تصمیم‌گیری‌ها را بعده بگیرد، و اتخاذ تصمیم تنها باید به عهده خود شاه گذاشته شود. بر همین اساس، برای نشان دادن اهمیت این پیام آنرا با امضای من، از کاخ سفید برای سولیوان فرستادیم. پیام مذکور حاوی نکات زیر بود:

شما (سولیوان) با اختیارات تام، و با توافق سایروس ونس، موظفید که هرچه زودتر نکات زیر را به اطلاع شاه برسانید:

۱- ایالات متحده آمریکا، در بحران کنونی بدون هیچگونه قید و شرطی از او حمایت می‌کند.

۲- ما با نظر شاه راجع به اتخاذ تصمیمات ویژه احتمالی مورد لزوم، در رابطه با شکل و ترکیب حکومت، موافقیم. ما همچنین ضرورت دست زدن به عمل قاطع واستفاده از رهبری برای اعاده نظم و اقتدار او را نیز درک می‌کنیم. در رابطه با آلترناتیو تشکیل یک دولت ائتلافی، موضع ما این است که اگر شاه احساس می‌کند که یک چنین آلترناتیوی مناسب است، تصمیم‌گیری پیرامون آنرا به عهده خود او می‌گذاریم. ما در این باره اصرار نمی‌ورزیم. در رابطه با تشکیل یک دولت نظامی نیز نظر ما به همین است. (در پاسخ به سوال شما: تشکیل یک دولت نظامی بدون شاه است) .

۳- پس از اینکه نظم و اقتدار اعاده گردید، ما میدواریم که شاه تلاش‌های عاقلانه‌ای برای افزایش لیبراالیزه کردن کشور و از بین بردن فساد، آغاز کند.

در حاشیه تلگرام مذکور با شتاب چیزهایی نوشتم که بطور موجز بازگو کننده افکار من در آن موقع بود: " نگران از هم پاشیده شدن فزاينده اقتدار، و روحیه ارتش هستم . ترکیب سازگاری با قاطعیت ضروری بنظر می‌رسد . "

روز بعد در سوم نوامبر (۱۲ آبان ۵۷)، از ساعت ۹ و ۵ دقیقه تا ۹ و ۱۱ دقیقه پیش از ظهر، با کسب اختیار از جانب رئیس جمهور، مستقیماً " با شاه صحبت کردم . (در

حالیکه پشت خط تلفن منتظر بودم ، از جریانی که در آنطرف خط در تهران رخ می داد شگفت زده شدم : یک گارد و یا مأموری از این قبیل ، قبل از آنکه شاه پشت خط تلفن حاضر شود ، با صدای بلند چندین بار نام او را با عنوان کاملش به زبان فارسی صدآزاد (مکالمه ما ، که بروی بحران ایران کش و قوس می خورد ، بدین گونه آغاز شد : من به شاه گفتم که "ایالات متحده آمریکا در بحران کنونی ، بطورِ تام و تمام ، و بدون هیچگونه قید و شرطی از شما حمایت می کند . شما از حمایت کامل ما برخوردار هستید . . . ثانیا " ، ما از تصمیم شما چه راجع به شکل و چه راجع به ترکیب حکومت مورد نظرتان حمایت خواهیم کرد . و ثالثا " ، ما ، تکرار می کنم ، ما شمارا به هیچگونه راه حل خاصی تشویق و ترغیب نمی کنیم " . سپس ، با توجه به گزارش سولیوان ، مبنی بر اینکه وی و سفیر بریتانیا به شاه در مورد تشکیل یک دولت نظامی هشدار داده اند ، خطاب به او افزودم که : "امیدوارم روشن کرده باشم ، و به سفیرمان نیز دستور داده شده تا این نکته را روشن کند ، که ما شما را برای در پیش گرفتن جمیعت خاصی نصیحت یا ترغیب نمی کنیم " . شاه پاسخ داد که از این پیام بسیار سپاسگزار است و افزود : "اما این وضع ، و وضع بسیار ویژه ای است . " و سپس در ادامه گفت که احساس می کند که باید از دست زدن به اقدامات افراطی ، تا حد ممکن اجتناب ورزید " . سپس من پاسخ دادم

که: "خوب، در حقیقت به نظر من، مشکل شما این است که باید دست به یک سلسله اقدامات خاصی بزنید که اقتدار شما را به نحو موئثر نشان بدهد." شاه به سادگی پاسخ داد: "چشم". سپس افزودم که: "وضع کنونی از یک جهت وضع و خیمی است و اعطای امتیازات به تنها بی، احتمالاً" باعث ایجاد وضع انفجارآمیزتری خواهد شد.^{۱۰۷} سپس شاه از من خواست تا یکبار دیگر این جمله آخر را تکرار کنم، و من نیز همینطور کردم. سپس شاه بطورکنجکاوانه‌ای از من پرسید که: "اینها را به سفیرتان گفته‌اید؟ من که از حوادث بعدی بی‌بردم منظور شاه از این سوال چه بوده است، به او اطمینان دادم که سفیر در این باره پیامی دریافت کرده است، و خود، بعد از این گفتگوی تلفنی با او تماس گرفته و آنها را بار دیگر به او گوشزد خواهم کرد. در پایان مکالمه شاه به من گفت که به گمان او اوضاع بسیار و خیم است و بنظر می‌رسد که و خیم‌تر هم بشود. از اخواستم به ما اجازه بدهد تا ببینیم کاردیگری می‌توانیم انجام بدهیم یا نه.

قصد من از تماس با شاه این بود که برایش روشن کنم که رئیس جمهور و ایالات متحده پشت سرش ایستاده‌اند، و او را تشویق کنم که قبل از اینکه کنترل اوضاع از دست خارج شود، با قدرت دست به اقدام بزنند. در تماس تلفنی بعدی با سولیوان، آن مسئله را روشن کردم، و همچنین یادآور

شدم که ظاهرا" منظور پیام مذکور را به روشنی به شاه تفهم نکرده است. بعذا" در همان روز در یادداشت‌های روزانه‌ام نوشتم که: "از قبل می‌دانستم که وزارت خارجه از پیشنهاد یک‌چنین حمایت‌شدیدی از شاه از سوی ما، از خود اضطراب و نارامی زیادی نشان می‌دهد. پیش‌نویس پاسخ وزارت خارجه به درخواست فوری سولیوان برای صدور دستورات و تعالیم تازه، بیش از همه خواهان این بود که ما باید شاه را برای تشکیل یک دولت ائتلافی تحت فشار بگذاریم، و حتی به‌ها و فشار وارد آوریم تا در مورد آینده سلطنت یک رفراندوم برپا کند. و نیز خواهان این بود که یک رهبر مخالف بایستی نخست وزیری را بدست بگیرد و غیره"؛ از نظر من، این خواسته‌ها به مفهوم صدور مجوز برای بهره‌انداختن یک قیام سیاسی تحت حمایت آمریکا بود.

شاه بار دیگر با سولیوان و پارسونز سفیر انگلستان در ۴ نوامبر دیدار کرد، و سولیوان گزارش داد که شاه جلسه را با اشاره به تلفن من آغاز کرد. شاه در جلسه‌گفت که برژینسکی بسیار کار خوبی کرده است که می‌گوید آمریکا از یک دولت نظامی بعنوان آخرین حمایت می‌کند. اما، حتی اگر زنرال‌ها به افشار وارد کرده و اطمینان بدست‌که می‌توانند، با تعدادی دستگیری و اتخاذ اقدامات واقعاً "قاطعانه، به آسانی بر مشکلات فائق آیند، او باز هم احساس می‌کند که انتخاب دولت نظامی

درست نباشد. او در ادامه سخنان خود گفت، با گزارش شبکه تلویزیون ABC در واشنگتن، مبنی بر اینکه آمریکا تصمیم گرفته است در صورت برقراری دولت نظامی در ایران دست از حمایت خود بکشد، اوضاع بیشتر در هم ریخته شده است. من نمی‌دانستم که آیا این نقطه نظرها منعکس کننده یک اضطراب صادقانه است، یا فقط بهانه‌ای برای عدم انجام اقدام مورد لزوم. به هر حال، دو روز بعد، شاه تشکیل دولت نظامی را اعلام نمود. شاه همچنین طی سخنانی خطاب به مردم، قول داد که به محض اعاده نظم و ترتیب، دولت نظامی جای خود را به یک دولت دمکراتیک خواهد داد.

خبر انتخاب نهایی یک دولت نظامی از سوی شاه، به نحوزه‌یادی مرا آسوده کرد. من این اقدام را نشانه‌ای خوشایندی از رویارویی شاه با بحران، و آمادگی او برای بکارگیری رهبری مؤثرش می‌دانستم. احساس می‌کردم که شاه با تحت فرمان داشتن یک ارتش بزرگ می‌تواند از پس یک رویارویی و برخورد نهایی برآید، و نه تنها می‌تواند از ارتش برای استقرار نظم و ترتیب استفاده کند، بلکه بوسیله آن می‌تواند یک تصفیه همه‌جانبه برای از میان برداشتن فساد موجود را آغاز نماید. در عرض این هفته‌ها، چندین بار بهاردشیر زاهدی تذکر دادم که لازم است شاه از نظر سیاسی فعال‌تر شود و درباره مفهوم جامعه‌ای که خواهان بنایش هست، برای مردم ایران به

تفصیل سخن بگوید . احساس می کردم که سیاستهای شاهزاده
برخوردهایی میان تأثیرات مدرنیزه شدن اجتماعی اقتصادی
سریع ، و نتایج یک سیستم قدرت شخصی افراطی و بسیار
سننی را فراهم آورده است .

درک چنین اوضاع و احوالی بود که من در ۶ نوامبر
(۱۵ آبان ۵۷) در یک اجلاس به ریاست سایروس ونس
حضور یافتم . اجلاس مذکور (بجای اجلاس کمیته شورای امنیتی
که همیشه ریاستش را من بعهده داشتم)، به منظور تأکید مجدد بر
کنترل وزارت خارجه بر قضیه ایران برپا می شد ، و من خوف
این را داشتم که در این اجلاس راجع به ایران بحث طولانی
صورت نگیرد ، و در عوض همکاران وزارت خارجه ، خود را به
قضیه تخلیه آمریکایی ها از ایران ، مشغول کنند . از نظر من ،
این مسئله باعث خواهد شد تا هم شاه و هم مخالفانش در
رابطه با این اقدام برداشت بدی نسبت به ما بکنند ، و آن
اینکه : "ایالات متحده آمریکا شروع به عقب نشینی کرده است .
بدتر از آن اینکه ، به هنگام پیشنهاد چارلز دونکن راجع به
فراهم کردن وسایل غیرکشندۀ کنترل اغتشاشات جمعی برای
ایران ، سایروس ونس با او مخالفت کرد و گفت که انگلستان
در آن زمینه کمک کافی خواهد کرد ، و احتیاجی نیست که ما
خود دست به چنین کاری بزنیم ، یک بحث پوچ و بی حاصل
نیز پیرامون ماهیت اپوزیسیون . (مخالفین) در گرفته بود ، و

آن بحث این بود که آدمیرال ترنر (رئیس سازمان سیا-م) اظهار می‌داشت که بدلیل محدودیت‌ها و ممانعت‌های قبلی برسر راه تماس با اپوزیسیون (محدودیت‌هایی که آنها را نیز سولیوان ایجاد کرده بود)، او اطلاعات زیادی در دسترس ندارد تا ما را نیز در آنها سهیم کند.

این بحث و مجادله، نارضایتی فزاینده مرا از کیفیت تحلیل‌ها و نیز اطلاعات ناقصی که از ایران دریافت می‌کردیم، به اوچ رساند. روز قبل از آن، درگزارشات روزانه‌خود نوشتم که: "با مرور پرونده‌های جلاس ۵ شنبه گذشته کمیته شورای امنیتی از چندی و مبهم بودن تفسیرها و برداشت‌های استانفیلد ترنر از بحران، ایران، واقعاً" به هراس افتادم، این امر، نظر قطعی مرا مبنی براینکه ما به اطلاعات سیاسی بسیار بهتری احتیاج داریم، تقویت کرد. از این‌رو، برای چاره‌جوئی اوضاع دست به دو اقدام زدم. چند روز بعد، در ۹ نوامبر، (۱۸ آبان ۵۷) با یک بازرگان آمریکایی که اطلاعات وسیعی درباره ایران داشت و شخصاً "با شاه آشنا بود، ملاقات کردم، و ترتیبی دادم تا برای فراهم کردن یک ارزیابی جدید، با اتکاء به آگاهی اش از کشور و نیز تماس‌هایش در آنجا، به ایران بروم. سایروس ونس وسفارت آمریکا در تهران، از این‌مأموریت مطلع گردیدند.

دوم اینکه با رئیس جمهور صحبت کردم، و با مرور

وضع ترسناک اطلاعات سیاسی خودمان در ایران، پیشنهاد کردم که رئیس جمهور خطاب به سایروسونس، ترنر و من (به ترتیب) که تنها ترنر مورد انتقاد قرار گرفته و بدین ترتیب سر درگم نشود)، یادداشتی نوشته و ناخنودی خود را بعنوان رئیس جمهور از وضع امور ابراز دارد. در ۱۱ نوامبر (۵۷ آبان ۱۹۶۰)، رئیس جمهور یادداشت مذکور را فرستاد، و با اینکه تا حدی در داخل سازمان سیا دلخوری ایجاد کرد، اما تا اندازه‌ای نیز تلاشها را شدت بخشید. یادداشت مذکور بدین ترتیب بود: "به سایروسونس، استانفیلد ترنر و برژینسکی - من از کیفیت اطلاعات سیاسی خودمان خشنود نیستم. امکاناتمان را ارزیابی کرده و هرچه زودتر، برایم در رابطه با توانایی‌هایمان در مهمترین مناطق جهان گزارشی تهیه کنید. طی یک توصیه مشترک بگوئید که برای بهبود توانایی تان در دادن اطلاعات سیاسی بهمن، چه کاری باید انجام بدهیم."

فرستاده مخصوص من چند روز بعد با شاه ملاقات کرد، و شاه او را تشویق کرد و گفت: "واشنگتن را تشویق کن تا از تلاشها یم به منظور اعاده نظم و ثبات، شدیدترین حمایت را بعمل آورد، و بهمن بعنوان کلید قدرت دائمی، ثبات و رونق ایران نگاه کند". منبع من، در بازگشت گزارش دادکه شاه اوضاع را وخیم، غیرقابل درک و تقریباً "انفجار آمیز

می بینند . بنظر می رسد که به هیچ کس اعتماد ندارد و ظاهرا "اعتماد او به قضاوت خودش نیز شدیدا " متزلزل شده است .

توصیه‌های ویلیام سولیوان

در ۹ نوامبر (آبان ۵۷) ، تلگرامی از سولیوان تحت عنوان "فکر کردن به آنچه فکر نکردندی است" ، دریافت کردیم ، و همین تلگرام بود که کار را برای تصمیم‌گیران واشنگتن بد از بدتر کرد . سفیر در این گزارش درباره حوادثی که ممکن است بعد از اجبار شاه بهترک کشور ، و بویژه تصمیم او به فرو بردن کشور در یک حمام خون ، رخ بد هد اظهار نظر کرده بود . سولیوان ما را به در نظر گرفتن این نکته تشویق کرده بود که نیروهای مسلح ایران و آیت‌الله خمینی هردو ضد کمونیست و ضد شوروی هستند ، و افسران جوانتر عموما " طرفدار

غرب می باشد. بنابر نظر سولیوان روابط اقتصادی ایران با غرب ادامه خواهد یافت و ارتش ایران می بایستی قادر به حفظ تمامیت ملت باشد. به نظر او جناح مذهبی احتمالاً "حفظ ارتش را مفید تشخیص می دهد زیرا خود هیچ ابزاری برای حفظ و برقراری مجدد نظم در دست ندارد. آیت الله خمینی در نتیجه یک سازگاری مذهبی - نظامی به ایران بازگشته و نقشی همانند "گاندی" بعده خواهد گرفت، و برگزاری انتخابات باعث بوجود آمدن یک جمهوری اسلامی با یکنفوذ غرب گرایانه بسیار قوی خواهد گردید. سولیوان با مطرح کردن این نظر بسیار خوبینانه، بطور محتاطانه نتیجه گرفته بود که البته احتمال دارد اشتباهی رخ دهد، و برداشتن یک گام خطاطی تواند نتایج غیرقابل پیش بینی ببار آورد. این تلگرام، در حالیکه دقیقاً "نه استعفای شاه را پیش گویی می کرد و نه از آن حمایت می نمود، نظر آن دسته از مقامات وزارت خارجه را که عموماً "معتقد بودند سقوط شاه نتایجی عاید منافع آمریکا می کند، به مقدار زیادی تقویت نمود.

در ضمن، وخیم شدن اوضاع در ایران ادامه پیدا کرد. شاه متناوباً با سولیوان که بنوبه خود، با پارسونز سفیر انگلستان همراه بود، دیدار می کرد. پیامهای سولیوان نشان می داد که رفتار شاه بین یک حالت خوبینی و بد بینی افراطی در نوسان است. شاه گاهی اوقات اظهار اطمینان می کرد که

ارتش می‌تواند اوضاع را روپراه کند، و در فرصت دیگر بطور
قاطع اظهار می‌داشت که به خونریزی متولّ نمی‌شود. تلگرامهای
سولیوان بیان کننده این مسأله نبود که سفیر آمریکا خود را
به تقویت نیروی اراده شاه مشغول می‌دارد. (یکبار، این امر
باعث شد که معاون رئیس جمهور سوئال کند که آیا سولیوان
برای تهران مناسب هست یا نه؟ سایروس ونس پاسخ داد:
"او مرد خوبی است، و در مناطق خطرناکی مأموریت داشته
است." والتر ماندیل با این نظر مخالفت کرد و در اشاره به
خدمت قبلی او در لائوس گفت. "همه آنها را نیز از دست
داده است، اینطور نیست؟". گزارشات دیگر تصویر متضادی
را از وضع شاه نشان می‌داد. "بلو منتال" وزیر خزانه‌داری
با شاه دیدار کرد و در ۲۱ نوامبر گزارش داد که او گیج و کامل
گرفته بنظر می‌رسد. سخنان شاه با درنگهای طولانی قطع
می‌گردد و در این هنگام او با افسرده‌گی به‌فضل خیره می‌شود،
با این وجود یک‌روز بعد، سازمان سیا تحلیلی از رفتار روانی
شاه ارائه داد، که می‌گفت: "نظرما این است که رفتار و روحیه
او نامتناسب با موقعیتش نیست، و عکس عملهای احساسی
و بی‌تصمیمی‌اش، او را سست‌نکرده و اکثراً" حقیقت را درست
درک می‌کند... گزارشات موجود پیرامون دلسردی یا گرفتگی
آنی اونباید به این معنی باشد که او در رهبری مشکلاتی دارد.
گرایش او به یک طرف و سپس به طرف دیگر نیز نباید شگفت‌انگیز

قلمداد گردد. این، شیوه روپاروپی او با فشاری است که در یک موقعیت مبهم و بدون راه حل، از همه طرف به او وارد می‌آید؛ در حالی که مشغول خواندن این گزارش بودم، احساس می‌کردم که سازمان سیا در حال روپاروپی با موقعیتی است که ارزیابی آن برایش مشکل می‌باشد.

برزنف به آمریکا هشدار می‌دهد

در سومین هفته ماه نوامبر (اوائل آذر ۵۷)، بحران ایران برای اولین بار بعد بین‌المللی شومتری به خود گرفت. شاید بدلیل بیانیه‌های عفومنی ما در حمایت شدید از شاه بود، که در ۱۸ نوامبر پیامی از سوی برزنف برای رئیس جمهوری دریافت کردیم که در آن ایالات متحده به طرح ریزی دخالت نظامی در ایران متهم شده و اخطار گردیده بود که

این عمل برای اتحاد شوروی از نظر امنیتی نگرانی ایجاد می‌کند. به هنگام رسیدن پیام، خارج از دفتر خود بسرمی-بردم، اما "دیوید آرون" به من تلفن زد تا متن پیام را در اختیارم بگذارد. او همچنین گفت که وزارت خارجه یک پاسخ پیشنهادی در جواب پیام برزنف تهیه کرده است. اما بنظر اولین این جوابیه تقریباً "پوزش آمیزی باشد". در این جوابیه به شوروی اطمینان داده شده بود که امریکا قصد مداخله در امور ایران را ندارد، و با ذکر نمونه‌هایی از بیانیه‌های ما در مورد عدم مداخله، بطور کل یک ژست توضیحی به خود گرفته بود. فوراً با هارولد براون تماس گرفته و پی‌بردم که ارزیابی او هم از پاسخ پیشنهادی وزارت خارجه با ارزیابی من یکسان است. به او گفتم که نباید به این شیوه پاسخ بگوئیم، زیرا در این صورت این نظریه را قبول خواهیم کرد که اتحاد شوروی و ایالات متحده آمریکا، بدون توجه به این حقیقت که ایران متحد ماست، در این کشور از منافع یکسانی برخوردار هستند.

بدین ترتیب، شامگاه روز شنبه به دفترم در کاخ سفید رفتم و یک پاسخ دیگر به پیام برزنف تهیه کردم. پاسخ مذکور را با رئیس جمهور نیز به بحث گذاشت، و نیمه شب با سایروس ونس صحبت کردم و نگرانی‌های خودم را در مورد متن پاسخ پیشنهادی قبلی بیان داشتم. همچنین مطمئن شدم که براون و جیمز شلزینگر روز یکشنبه به رئیس جمهور تلفن کرد و همان

ارزیابی را بعمل آورده بودند.

صبح روز دوشنبه، من و هارولد بروان با سایروس ونس و مارشال شولمان در وزارت خارجه ملاقات کردیم، و بطور دستگمعی پیش نویس جوابیه‌ای را تهیه نمودیم، که در اصل همان موضع مورد نظر من را منعکس می‌کرد. در این پاسخ ضمن قدردانی از پیام برزنف، تاکید کرده بودیم که ایالات متحده آمریکا هیچگونه قصد مداخله در امور ایران را ندارد، و آمریکا و شوروی هردو باید به حاکمیت ایران احترام بگذارند. در عوض ما حمایت خود را از ایران و شاه و تعهدمان را به استقلال و تمامیت ایران مجدد "مورد تاکید قرارداده و متذکر شده بودیم که از شوروی‌ها نیز یک‌چنین انتظاری داریم. در پایان نیز متذکر گردیدیم که شوروی‌ها باید از این تسبیت‌های نادرست خود مبنی بر قصد دخالت ما در امور ایران، برای مداخله خودشان در این کشور استفاده کنند. پیام رئیس جمهور می‌افزود که "طمئن هستیم شما قبول دارید که یک چنین مداخله‌ای برای ما بزرگترین مصیبت بشمار می‌رود". (از آنجا که من برسنامه پیشنهادی داد و بیداد زیادی با رئیس جمهور برآه انداخته بودم، او یک یادداشت دوستانه در دفترم گذاشته بود. در این یادداشت با حرمت زیاد گفته شده بود: من نمی‌دانم که شما با تغییرات پیشنهادی من موافق هستید و متن نهایی را پذیرفته‌اید یا نه. به حال اگر

نپذیرفته‌اید باید در این باره با من صحبت کنید . . .)

اردشیر زاهدی به تهران بازمی‌گردد

۱۷

در ۲۱ نوامبر (۳۰ آبان ۵۷)، ترتیبی دادم تاریخیس
جمهور طی یک ملاقات کوتاه با زاهدی سفیر ایران در واشنگتن،
او ضاع ایران را مورد بحث قرار دهد. زاهدی با شهامت تمام
و برخلاف ایرانیان صاحب منصب دیگری که از ایران به خارج
فرار می‌کردند، تصمیم گرفته بود تا به تهران بازگشته و در
این روزهای سخت به شاه کمک کند. به هر حال این حقیقت
نداشت که رئیس جمهور یا من او را از طرف خود به تهران
فرستاده بودیم، تا برایمان گزارش بدهد. این اقدام تصمیم
خود زاهدی بود و رئیس جمهور از این فرصت استفاده کرد و
از اوخواست تأحیات شدید ما را از شاه و ضرورت تصمیم‌گیری

قاطع او را، بهوی اعلام کند. رئیس جمهور همچنین بهزادی گفت تا با من تماس بگیرد، وزاهدی نیز گاهی این کار را بوسیله تلفن انجام می‌داد. در حقیقت تا زمان بازگشت زاهدی به واشنگتن در اواسط ژانویه (اواخر خرداد ۵۷)، ماتنهای ۵ بار با یکدیگر مکالمه تلفنی کردیم و آنطورکه بعداً گفته شد، روزانه با یکدیگر تماس نداشتیم.

موقع قاطع کارتر رئیس جمهور امریکا در نوامبر درباره حمایت از شاه (منجمله ایراد اظهاراتی از این دست) و نیز تو دهنی زدن به شوروی‌ها، بار دیگر مرا بطور کوتاه مدت آسوده‌خاطرکرد. من امیدوار بودم که این اقدامات چارچوب قابل اطمینانی برای اقداماتی که قرار است هنوز در ایران صورت بگیرد فراهم آورد. اما بتدریج در بازه توانایی شخصی شاه برای مقابله با اوضاع بیش از پیش نگران می‌شدم. در ۲۴ نوامبر (۳ آذر ۵۷)، در یادداشت‌های روزانه خود نوشت: "مسئله این است که ما در طولانی مدت چه باید بکنیم. ما ناچاریم به روی اصلاحات اساسی تر و درازمدت تمرکز کنیم. برای شاه لازم است تا مفهوم مناسبی از مدرنیزه کردن کشور ارائه دهد تا مردم را به شناخت پیشرفت قادر سازد. و نیز لازم است تا برای خنثی کردن ضربه‌های ناشی از مدرنیزه کردن، یک سازمان موئثر ایجاد کند. اگر این دو کار را نکند، رژیم و بویژه نقش شخصی او به پایان خود خواهد رسید."

همین نگرانی‌ها باعث شد تا در اوخر نوامبر، یک اقدام بوروکراتیک که بعداً "ازارائه آن پشیمان شدم به رئیس جمهور پیشنهاد کنم . هنگامی که بلومنتال از ایران بازگشت درباره ضرورت یک تجدید نظر جامع از حوادث ایران با من صحبت کرد، و خاطرنشان ساخت که سیاست حمایت آمریکا از شاه می‌تواند به معنی یک برنامه دراز مدت موثرتر قلمداد گردد با او موافقت کردم و ذر جریان این گفتگو بلومنتال متذکر گردید که "جرج بال" احتمالاً "می‌تواند دقیقاً" همان شخصی باشد که از پس از این کار بر می‌آید . فکر او را پسندیدم، زیرا قبلاً با جرج بال کارکرده بودم، و از نظر من او شخصی بود که واقعیت‌های سیاسی و اقتصادی را خوب درک می‌کند . پدین ترتیب به رئیس جمهور و سایروس ونس پیشنهاد کردم تا از جرج بال برای پیوستن به ما برای چند هفته دعوت شود ، تا در مورد تهییه یک برنامه دراز مدت، و شاید هم بعد از آن، برای رفتن به تهران و ارائه یک چنین برنامه‌ای به شاه، به ما کمک کند . در ابتدا وقتی این پیشنهاد را به سایروس ونس کردم، اشتیاق چندانی بدان نشان نداد (شاید دلیل آن این بود که در زمان تشکیل دولت کارت، جرج بال رقیب اصلی او برای احراز پست وزارت خارجه به حساب می‌آمد) . امامن توافق رئیس جمهور را با آن کسب کردم .

بعداً آرزو کردم که کاشکی به سخنان سایروس ونس گوش

می دادم . شرکت جرج بال در مباحثات ما در عین اینکه با تلف شدن ۲ هفته وقت ، مسائل مورد نظر اصلی را به تعویق انداخت ، اختلافات ما را نیز بیشتر کرده اشتیاق مکرر ^۱ او به بحث کردن با نمایندگان مطبوعات درباره رویدادهای درونی کاخ سفید و وزارت خارجه ، به مسئله شکاف عمیق درون دولت کارتر درباره قضیه ایران ، دامن زد . علاوه بر این ، با انتخاب جرج بال ، من یکی از قواعد عمدۀ تاکتیک های بوروکراتیک را زیر پا گذاشتم . آن قاعده این است : انسان نباید از مشاور بی طرفی که قبلًا " درباره نظریات و توصیه های او اطلاع و اطمینان حاصل نکرده است ، راجع به مسائلهای که برایش بسیار مهم است ، مشورت بطلبد .

۷)

شکاف و تفرقه در کاخ سفید

در خلال چند هفته بعدی ، بجای بحث برسر چگونگی

کمک به شاه برای نجات خودش، قضیه چگونگی نجات ایران حتی بدون وجود شاه، مطرح گردید. در قبال مسأله نخست من معتقد به فشار آوردن زیاد به روی شاه برای تحمیل یک رژیم مستحکم نظامی بعنوان نقطه آغاز اصلاحات بعدی بودم، و در جریان طرح قضیه دوم بتدویج و با اکراه به این نقطه نظر معتقد شدم که یک دولت نظامی بدون شاه می‌تواند انتخاب مفیدی برای ما باشد. به همین ترتیب، آنها بی که در ابتدا شاه را تشویق به حکومت از طریق یک دولت ائتلافی می‌کردند، اکنون شدیداً "معتقد به این شدند که شاه باید قدرت را به عناصر میانه روتی که قبل "در گذشته با او مخالف بوده‌اند، واگذار کند. در نتیجه، به همان ترتیب که اوضاع در ایران رو به خامت می‌نهاد، اختلاف میان دولت امریکا و سعیت بیشتری به خود می‌گرفت.

در رابطه با همین موضع ضد و نقیض، طرفینی که برای بر طرف کردن مسأله از طریق بحث، در اتاق بررسی اوضاع متناوباً "تشکیل جلسه می‌دادند، بر سر یک مسأله خطرناک به توافق رسیدند و آن این بود که: "شاه دارد مانع راه حل مسأله می‌شود". دولت نظامی ای که شاه به رهبری ژنرال از هاری در اوایل نوامبر برقرار کرده بود، قدرت سختگیری و عمل قاطعانه نداشت، و در اوایل دسامبر (اواسط آذر ۱۳۵۷) شاه چند تن از رهبران بلند پایه مخالفان منجمله کریم سنجابی

رهبر جبهه ملی را، آزاد کرد و مخالفان مذکور مشغول بررسی این مسئله شدند که آیا در حکومت ائتلافی شرکت کنند یا نه. این عمل، اعتماد دولت نظامی موجود را افزایش نداد، و در سومین هفته ماه دسامبر (اوائل دی ۱۹۵۷) که ژنرال ازهاری دچار یک حمله قلبی خفیف گردید، اوضاع سیاسی بدتر شد. در ضمن، موضع پادشاه ایران بین دو گونه تصمیم‌گیری در نوسان بود، از یک طرف خواهان حمایت شدید امریکا از سیاست‌های می‌شد که حاضر نبود به‌هیچ‌وجه از آنها دست بردارد، و از طرف دیگر بر سرقدان یک چنین حمایتی شکایت می‌کرد، از یک طرف پیش بینی وقوع بلا و مصیبت را می‌کرد، و از جانب دیگر شدیداً هشدار می‌داد که ارتضش می‌خواهد حمام خون به راه اندازد. به سرعت آشکار می‌شد که شاه می‌خواهد مسئولیت تصمیمات در دنایک مورد لزوم برای حفظ سلامتی ایران، و بویژه تصمیم به استفاده از ارتضش ایران علیه مخالفان را، به‌عهده امریکا بگذارد.

بدین ترتیب، ما با یک بغرنج سیاسی و اخلاقی حاد روبرو بودیم. سایروس ونس و وارن کریستوفر و همچنین والتر ماندیل با توصل به غرایزانسانی کارت، به او هشدار می‌دادند تا یک چنین مسئولیتی را نپذیرد، و تاکید می‌ورزیدند که یک راه حل نظامی، بویژه راه حلی که بدون شاه اتخاذ شده باشد، بطور حتم یک حمام خون وسیع و احتمالاً "یک جنگ

داخلی بهراه خواهد آمد. گاهی اوقات، راه حلی بهسبک نمونه ژنرال پینوشه در شیلی نیز خواسته می‌شد. در همین زمان با توجه به تلگرامهای قبلی ویلیام سولیوان، برسراین مسأله بحث درگرفت که عزیمت شاه از کشور احتمالاً "یک دوره‌گذار بی‌شباتی را ایجاد می‌کند، اما شانش این را نیز در پی دارد که عناصر میانه‌روتری در سیاست ایران، سرانجام باعث استحکام اوضاع گردند. مسأله یک دیکتاتوری نظامی حتی در صورت لزوم بدون وجود شاه، بطور محتاطانه مورد بحث قرار می‌گرفت، زیرا صرف اندیشهٔ یک چنین ضربه‌ای از سوی واشنگتن، شدیداً "خلاف ارزش‌های حاکم بر کاخ سفید و وزارت خارجه بود. بنابراین، ناچار به‌این اندیشه معتقد شدیم که دولت نظامی بهترین شans برای اجتناب از یک جنگ مخرب و خونین داخلی می‌باشد، والبته در صورتی هم که تمام راه حل‌های دیگر با شکست مواجه گردد، راه حل نظامی بعنوان آخرین انتخاب برگزیده می‌شود. این مسأله بنوبه خود کار را برای سایروس ونس و وارن کریستوفر و دیگران که با اعتراض می‌گفتند وقت حرکت به‌سوی یک چنین راه حل شدیدی فرانرسیده است، آسانتر کرد.

در اوائل دسامبر، که نه تنها از وخیم شدن اوضاع در ایران، بلکه از دیدن نشانه‌های منافع رو به رشد شوروی نگران شده بودم، از وزارت دفاع تقاضا کردم طرح‌هایی را پیش‌بینی

کند که در صورت لزوم بر اساس آن نیروهای امریکایی به منظور حفظ امنیت منابع نفت، به جنوب ایران اعزام شوند. در ۵ دسامبر (۱۴ آذر ۱۳۵۷)، این طرح را برای رئیس جمهور توضیح دادم، و هارولد بن براؤن در رابطه با این موضوع به سرعت از من پیشی گرفت. همچنین به رئیس جمهور گفتم که اشارات عمومی اخیر او مبنی بر اظهار بدینی نسبت به شانس بقای شاه، سازنده نیست و او گفت در این زمینه حق با من است. علاوه بر این رئیس جمهور قبول کرد که به تهران تلفن زده و در مورد حمایت پایدار خودمان از شاه "مجدداً" به او اطمینان بدهم. چند روز بعد نیز رئیس جمهور خود سخنان قاطی در این رابطه ایراد کرد. سرانجام، در ۱۱ دسامبر (۲۰ آذر ۱۳۵۷)، به رئیس جمهور پیشنهاد کردم که فرستادن شلزینگر یا من به تهران، برای حمایت سیاسی و اخلاقی مورد لزوم از شاه، احتمالاً "مفید خواهد بود، زیرا در این موقع شکوت‌رددیدهای به چشم می‌خورد، حاکی از اینکه شاه نمی‌تواند از جانب خود دست به اقدام بزند. شلزینگر نیز پیشنهادی شبیه به پیشنهاد من ارائه داده بود. روز بعد این اندیشه را بار دیگر مطرح کردم، اما رئیس جمهور در هردو مورد نظر مشخصی از خود ابراز نکرد.

۳ راه حل پیشنهادی شاه

در ضمن، استراتژی دیگری نیز بجای نظر من از جانب سایروس ونس، سولیوان و جرج بال در حال شکل‌گرفتن بود. سولیوان برخلاف نظر قبلی اش، پیشنهاد کرد که در رابطه با تماس با مخالفان، منجمله اعزام یک فرستادهٔ امریکایی برای تماس با آیت‌الله خمینی، با شاه مشورت کنیم. هدف از تماس با آیت‌الله‌خمینی این بود که ببینیم آیا او با نوعی از حکومت غیرنظامی که به شاه یک نقش افتخاری بدهد، موافق می‌باشد یا نه. تقریباً "در همین زمان بال‌ضمن ارائه‌گزارش خود پیشنهاد کرد که شاه به یک "شورای نجبا" که در آن عناصر گوناگون مخالف سیاست ایران شرکت دارند، قدرت موئثر اعطا کند. در نتیجه، توصیه‌های دوگانه فوق منجر به بحث برسر انتقال قدرت در گرماگرم یک جو انقلابی گردید. سولیوان که عجله داشت تاهرچه سریعتر راه حل‌های انتخابی

وزارت خارجه را به اجراد آورد، گزارش داد که در ۱۳ دسامبر با شاه ملاقات کرده و درباره راه حل های انتخابی سختی که رویارویی ایران قرار دارد، با او به بحث پرداخته است. برطبق تلگرام سولیوان، شاه سه راه حل را مطرح کرده است:

۱- یک ائتلاف ملی.

۲- تسلیم شدن به مخالفان و تشکیل یکشورای نیابت سلطنت.

۳- و یا یک حکومت متشکل از نظامیان با یک سیاست سرکوبگرانه.

بنابراین گزارش سولیوان، وی ابراز عقیده کرده است که راه حل اول تنها انتخاب منطقی است. و شاه را به ادامه تلاشها برای رسیدن به یک راه حل سازشکارانه در قبال بحران، تشویق نموده است.

قبل از آن در واشنگتن، در ۱۲ دسامبر (۵۷ آذر ۱۴۲۱) گزارش جرج بال در اتاق بررسی اوضاع بدون هیچگونه توصیه‌ای به بحث گذاشته شد، و جرج بال خود در ۱۵ دسامبر (۶ آذر ۱۴۲۴)، آنرا به رئیس جمهور ارائه داد. به هنگام بحث به روی گزارش جرج بال، بین من و او بحث شدیدی درگرفت. من ابراز عقیده کردم که به اجرا گذاردن یک پروسه تحول سیاسی پسندیده است، اما همچنین گفتم شرایطی هست، که در آن، تشکیل یک حکومت نظامی که به موقع و به سرعت می‌تواند همانند

ترکیه و برزیل تبدیل به یک دولت غیر نظامی شود، بهترین راه حل می‌باشد. طرح جرج بال به سادگی قدرت را به طرف دیگر منتقل می‌کرد، و من فکر نمی‌کردم که ایران عنوان یک کشور، بویژه در گرماگرم یک انقلاب، آماده یک دمکراسی باشد. رئیس جمهور در ملاقات با جرج بال، تغییر موضع داد، اما هنگامی که جرج بال گفت فرستادن من یاکس دیگری از جانب رئیس جمهور به تهران مناسب نیست، و این عمل به معنی درگیری دولت امریکا در بحران درونی ایران است، چنین بنظر می‌رسید که رئیس جمهور با او موافقت کرده باشد.

اثر مهم عمل جرج بال، تسریع بخشیدن به یک تلاش شدید برای اجبار شاه به این مسئله بود که خود باید تصمیم بگیرد. پیامی تحت عنوان "سوء‌الاتی برای شاه" که به روی آن نوشته شده بود "تنها جهت اطلاع سفیر" به تهران فرستاده شد. در این پیام از سولیوان خواسته شده بود تا در اولین فرصت نزد شاهرفت و به او بگوید که رئیس جمهور امریکا ضمن حمایت از او و تلاش شجاعانه‌اش برای اعاده نظم و ثبات، با نگرانی عمیق جریان حوادث ایران را در بال می‌کند. عبارت حمایت از شاه برای تاکید بر اهمیت آن بار دیگر تکرار شده بود. پیام مذکور خواهان قضاوت شاه پیرامون تعدادی از سوء‌الات مهم، برای کمک به رئیس جمهور در ارائه نظریات و پیشنهادات مفید بود. سوء‌الات موجود در پیام بدین ترتیب

بود.

- بنظر شاه برای اعاده تولید نفت و بازگرداندن اقتصاد بهوضع عادی چه اقداماتی ضروری می باشد؟
- دولت نظامی تا چه مدت می تواند بطور موثر انجام وظیفه کرده و به حفظ نظم بپردازد؟
- آیا افزودن بعضی اعضای غیرنظامی به کابینه مفید است، و از نظر سیاسی به نیرومند کردن حکومت در مقابله با بی نظمی های غیرنظامی و اجرای اقدامات دولتی کمک می کند؟
- شاه تا چه حد و از چه طریقی به تشکیل یک دولت وحدت ملی و تفویض قدرت به یک کابینه تحت تسلط غیر - نظامیان حاضر خواهد شد؟
- مقامات نظامی تا چه حد حاضرند در یک دولت غیرنظامی شرکت کرده و یا ریاست بعضی از وزارت خانه ها را بعهده بگیرند؟
- شاه چه نقشی برای خود در نظر خواهد گرفت، آیا حاضر خواهد بود تا نقش فرماندهی کل قوا در اختیار داشته باشد، اما اختیار بودجه را به پارلمان و کابینه محول کند؟
- کابینه در یک دولت وحدت ملی بر اساس چه مکانیسمی باید انتخاب شود. با انتصاب، از طریق نمایندگان، از طریق انتخابات، یا از طریق دیگر؟
- آیا بنظر شاه، ایالات متحده امریکا می تواند در

مشورت با رهبران مهم و مسئول اپوزیسیون مفید واقع شود، و اگر چنین باشد ما چگونه می‌توانیم یک چنین مشورتهایی بعمل آوریم؟

— آیا شاه حاضر است تا موافقت او با این مشورت‌ها به اطلاع رهبران اپوزیسیون برسد؟

قرار براین گذاشته شد که اگر پاسخ‌های شاه به این سوءالات مناسب و مساعد تشخیص داده شود سولیوان به او بگوید که ما لیستی از اسامی افرادی را که می‌توانند برای رهبری، یا شرکت در یک دولت جدید تشکیل مفید باشند، گردآوری کرده‌ایم.

هدف ما از از سال پیام مذکور این بود که ببینیم آیا "شاه جدا" راه حل دیگری را غیراز یک حکومت نظامی عملی می‌داند یانه، و اگر چنین باشد، چگونه می‌توان چنین دولتی را سازمان داد. من شخصاً، در مورد این پیام حرفهای زیادی داشتم. می‌ترسیدم که این پیام شاه را به‌این نتیجه برساند که ایالات متحده او را برای تشکیل یک دولت ائتلافی تحت فشار گذاشته است، اما به‌هرحال چاره‌ای نداشتم جز اینکه با عقیده مسلط کاخ سفید راه ببیایم. علاوه براین احساس کردم که بهترین شیوه جا انداختن راه حل مورد نظر خودم، از میان برداشتن تمامی راههای آلترناتیو دیگر، و بدین وسیله اثبات این نظریه است که زمان انتخاب آخرین راه حل

فرارسیده است.

با ادامه تزلزل شاه، بحث‌های ما در جریان روزهای بعدی تندر شد. بعد از حمله قلبی ژنرال ازهاری، مشخص بود که دولت غیرفعال نظامی شروع به سقوط کرده است، و شاه در تازه‌ترین تلاش خود، که به دست و پا زدن‌های آخر شبیه بود، برآن شده است تا یک آلت‌راتیو غیرنظامی به میدان آورد. رهبران جبهه ملی تنها در صورتی مایل به شرکت در حکومت بودند که شاه کشور را ترک کند. شاه در عین حالیکه به سولیوان گفته بود طرفدار راه حل خطرناک نظامی نیست، آشکارا به فکر امکان رفتن به یک تعطیلات خارج از تهران افتاده بود، تعطیلاتی که قرار بود طی آن نیروهای نظامی به شیوه منحصر به فرد خودشان مشکلات را از میان برداشته و مسئله را فیصله دهند. از آنجا که سولیوان گزارش داده بود که به شاه در مورد یک چنین روشی هشدار داده است، من از این مسئله استفاده کرده و در مباحثات اتاق بررسی اوضاع اصرار کردم که طی صدور دستوراتی برای سولیوان، به صراحت گفته شود که از توافق یا مخالفت با یک چنین اقدامی دست بردارد. پس از یک مباحثه زنده در اتاق بررسی اوضاع، این دستور طی پیامی در ۲۲ دسامبر (اول دیماه ۵۷)، برای سولیوان فرستاده شد. در اصل، کریستوفر پیش‌نویس تلگرامی را پیشنهاد کرد که بنظر من می‌گفت که ما باید شاه را برای

تشکیل یک دولت ائتلافی غیرنظامی بیشتر و بطور جدی تشویق کنیم . از آنجا که نگران بودم که ادامه ابهام در رابطه با اوضاع ایران تنها به ازبین بردن و فاداری ارتش واژهم پاشیدگی کامل منجر بشود ، شدیدا " با آن مخالفت کردم ، و در این زمینه از حمایت هارولد براون وزیر دفاع و استانفیلد ترنر رئیس سیا برخوردار گردیدم . در ضمن ، گروه ما موافقت کرد که تشویق شاه به ماندن در تهران عاقلانه‌تر است ، زیرا یک عزیمت ناگهانی ممکن است حتی باعث بی ثباتی بیشتری شود . بدین ترتیب طی تلگرامی که بدنبال آن از جانب کریستوفر برای سولیوان فرستاده شد (برای این کریستوفر تلگرام را فرستاد که سایروس ونس در ژنو بسر می‌برد) ، طی صدور دستوراتی برای او ، مقرر گردید که وی شاه را به ماندن در تهران تشویق نماید تا بدین وسیله به راه حلی که ممکن است رسیدن به آن غیرقابل اجتناب باشد ، مشروعیت و شاید اعتدال بیشتری داده شود .

پیام ۳ ماده‌ای آمریکا به شاه

ضعف‌وبی تصمیمی مداوم شاه به نحو در دنگی در ملاقات ۲۶ دسامبر (۵ دی ۱۹۵۷)، او با سولیوان مشخص گردید. در جریان این ملاقات، شاه صریحاً "از سولیوان پرسید که ایالات متحده از او انجام چه چیزی را می‌خواهد. سولیوان جواب داد که ایالات متحده از تلاش او برای برقراری قانون و نظم حمایت می‌کند. سپس شاه پرسید که آیا به او توصیه می‌شود حتی در صورت بهره افتادن خونریزی گسترده، و احتمال اعاده نشدن قانون و نظم، از مشتبه‌زادین استفاده نماید. سولیوان بر طبق گزارش خود، به او پاسخ داده بود که اگر شاه تلاش می‌کند ایالات متحده را وادار نماید تا مسئولیت اقدامات او را بعهده بگیرد، او یک چنین دستوراتی از واشنگتن دریافت نمی‌کرد. او شاه است و هم اوست که باید بعنوان مسئول تصمیم گیرد.

این گفتگو مرا ناخشنود کرد، زیرا احساس می‌کردم که نمی‌توانیم راهنمایی‌های لازم را برای شاه فراهم آوریم. در ۲۸ دسامبر (۷ دی ۱۹۵۷) در این باره با رئیس جمهور صحبت کردم و او با من هم رأی درآمد. سپس در دفترم با سایروس ونس، ترنر، براون و چارلز دونکن ملاقات کردم، و ما توانستیم موافقت وی را با ارسال تلگرامی که می‌تواند شاه را بقدرت لزوم تقویت کند جلب کنیم. هارولد براون بویژه در حمایت از من و غالب آمدن بر درنگ‌های سایروس ونس، موثر بود. سپس تلگرام ذیل مورد موافقت قرار گرفت و از سوی ونس برای سولیوان ارسال شد:

من همین چند لحظه پیش صحبت با رئیس جمهور را تمام کردم و مایلیم که شما پیام زیرا را به شاه بدهید:

۱- ادامه ناطمینانی، روحیه ارتش و اعتماد سیاسی را از بین می‌برد.

۲- اگر تشکیل فوری یک دولت غیر نظامی میانه روی قادر به همکاری با امریکا و شاه و به حفظ نظم، امکان پذیر می‌باشد، یک چنین آلتربناتیوی به روشنی قابل قبول و مفید است.

۳- اما اگر درباره جهت‌گیری عمدۀ این دولت یا توانایی حکمرانی آن و یا خطر از هم پاشیده شدن بیشتر ارتش اطمینان چندانی حاصل نیست، شاه باید بدون درنگ برای پایان دادن به بی‌نظمی، خشنوت و خونریزی یک دولت نظامی

شدید روی کار آورد. اگر بنظر او شاه این راه حل را غیر منطقی می داند تحت نظر او یک سورای نیابت و سلطنت می تواند تشکیل شود.

۴- شما باید موارد بالا را به شاه بگوئید و آشکارا بیان کنید که حمایت امریکا از او پایدار است، و ضروری است که، تکرار کنید، ضروری است که این ناطمینانی، مداوم از میان برداشته شود.

این پیام نشانگر آشکارترین و مستقیم ترین تلاشی بود، که در حقیقت بدون اینکه امریکا مسئولیت حکومت بر ایران را بعده بگیرد، شاه را وامی داشت تا در مورد انجام اقدام مورد لزوم تصمیم گیری کند. با وجود این درست در زمانی که شاه پیام ما را دریافت می کرد، داشت در جهت مخالف حرکت می نمود. سولیوان گزارش داد که او از شاه پور بختیار یکی از رهبران جبهه ملی خواسته است تا یک دولت جدید تشکیل دهد. بختیار در عین حالیکه در پی موافقت پارلمان ایران بود، این نکته را روشن ساخت که یکی از شرایط او برای تشکیل دولت این بود که شاه باید کشور را ترک کند. سولیوان گزارش داد که در دوم ژانویه (۱۲ دی ۵۷) یک ملاقات غم انگیز و طولانی با شاه داشته است، و در این ملاقات شاه گفته است که میل دارد رئیس جمهور بداند که او به شدت به جانب تشکیل یک دولت غیر نظامی پیش می رود، و امیدوار

است که بختیار در ۴ یا ۶ زانویه سوگند ادا کند. سپس بار دیگر در مورد آلترناتیو آنتخاب "مشت پولادین" در صورت شکست بختیار، سخن گفت. سولیوان به شاه شخصاً اطمینان داد که او و خانواده‌اش می‌توانند به امریکا بروند و یا دعوت سادات برای سفر به مصر بپذیرند. در حقیقت هر چند که شاه بطور آشکار هنوز با راه حل "مشت پولادین" بعنوان آخرین چاره ور می‌رفت، امکان ترک کشور اکنون رسماً مورد بحث قرار گرفته بود.

اجلاس مهم کاخ سفید و ۴ اعزام هایز ر بمایران

این اقدامات متضاد و متناقض شاه، دو نتیجه مهم در واشنگتن به بار آورد. اول اینکه در حال حاضر ترک کشور از

سوی شاه به نفع ماست، و دیگر اینکه ایالات متحده امریکا باید ژنرال "رابرت هایزر" را که یک مقام ارشد نظامی است برای کمک به نیروهای مسلح ایران در بدمست آوردن انسجام خودشان پس از ترک شاه به ایران اعزام نماید. اجلس مهمی که این تصمیمات طی آن اتخاذ شد، در سوم ژانویه (۱۳۵۷) ابتدا در یک جلسه کمیته شورای امنیتی و سپس در یک مهمانی نهار با رئیس جمهور برگزار گردید. شاید صحیح ترین شیوه گزارش آن اجلس آوردن متن یادداشت‌های روزانه آن روز خودم باشد.

"او ضاع ایران وخیم شده است. سفیرمان طی ارسال تلگرامی که در آن می‌گوید لحظه واقعی فرار سیده است، در حقیقت می‌پرسد که آیا ما باید به شاه بگوئیم که برای روی کار آمدن یک دولت غیرنظامی کناره‌گیری کرده و کشور را ترک کند، یا نه. در اثر اصرار سایروس ونس برای انجام یک چنین عملی، مباحثات دوگروه بی‌ربط شد، و از مرحله پرت افتاد. سپس بدنبال این مباحثات، در سرنهار جلسه دیگری با رئیس جمهور تشکیل شد. علاوه بر گروه ما، معاون رئیس جمهور و هامیلتون جردن نیز شرکت داشتند. رئیس-جمهور از حاضرین در جلسه پرسید که آیا بنظر

آنها ما باید خواهان کناره‌گیری شاه شویم . من فوراً " گفتم که بنظر من اگر مسأله این است که ما باید خواهان کناره‌گیری شاه شویم ، و یا اینکه کناره‌گیری او پسندیده است یا نه ، پاسخ من صریحاً منفی است . به عبارت دیگر ، من میان پسندیده بودن کناره‌گیری او ، که می‌تواند در حقیقت با خاطر عدم توانایی اش در تصمیم‌گیری مطلوب باشد ، و پسندیده بودن تقاضای آمریکا از او برای کناره‌گیری ، فرق قائل بودم ، بنظر من ، این می‌توانست درآینده برای ما مصیبت بار باشد . ترنر و سایروس ونس گفتند که او ناچار است کشور را ترک کند ، و سایروس ونس گفت که مافقط باید از تصمیمی که خود او می‌خواهد بگیرد حمایت کنیم ، زیرا این امر به اختیار شانس بیشتری برای موفقیت می‌دهد . رئیس جمهور گفت ما باید به طریقی عمل کنیم که نشان بددهد تنها تصمیم شاه را مورد تصویب قرار داده‌ایم . من اظهار داشتم که ما باید خودمان را گول بزنیم ، زیرا ایرانیان دست زدن به عمل فوق - الذکر را از سوی ما به معنی توصیه به شاه برای کناره‌گیری تعبیر خواهند کرد . ایرانیان از نظر

روانی به ما متکی بودند و مامی باستی نتایج این عمل را برای دوستان خودمان در ایران در نظر داشته باشیم . عدم درگیری ظاهري امریکا که آنها آنرا بعنوان عدم درگیری داخلی تعبیر خواهند کرد ، می تواند کشور را به هرج و مرج و حتی جنگ داخلی بکشاند . سایروس ونس معتقد بود که ارتش توان حکومت ندارد . رئیس جمهور گفت که پارلمان می تواند یک منبع ثبات به حساب آید ، و گفت که نباید وجود یک ایران واقعا " غیر متعهد را به معنی شکست امریکا قلمداد کرد . هنگامی که سایروس ونس میز مذاکره را ترک کرد تا به وزارت خارجه در مورد ترتیب دادن تبعید شاه در ایالات متحده در املاک (والتر) آن برگ (در کالیفرنیا) ، تلفن بزند ، در مباحثات وقفه ایجاد شد . سپس معاون رئیس جمهور گفت ما باید بدون اینکه ظاهرا " سخنی گفته باشیم ، شاه را تشویق به ترک کشور کنیم . رئیس جمهور اظهار داشت که مسئله اصلی این است که آیا عزیمت شاه به نفع ایالات متحده امریکا هست ، یا نه .

استانفیلد ترنر گفت که مطمئن نیست که شاه

خواهان ترک کشور باشد. چار لزد و نکن پیشنهاد کرد تا ژنرال هویزر معاون الکساندر هیگ، برای اطمینان دادن بهارت‌ش ایران در مورد ادامه تعهدات نظامی ایران و امریکا، به تهران فرستاده شود. سپس من گفتم که اگر قرار باشد شاه کشور را ترک کند، ما باید این مسئله را با اجرای یک تعهد روشن نسبت به ایران واردش ایران جبران کنیم، تا نیروهای نظامی ایران احساس کنند که ایالات متحده امریکا در صورت یک رویارویی نظامی از آنها حمایت خواهد کرد. من صریحاً گفتم که نباید نسبت به حمایت از ارتش ایران بخود درنگ راه بدھیم. سرانجام توافق کردیم تا یک تلگرام برای شاه فرستاده و بگوئیم که پس از مسلم شدن تشکیل یک دولت غیرنظامی، از تصمیم او برای ترک کشور حمایت کرده و ازا در اینجا مهمان نوازی خواهیم کرد. در ضمن توافق شد که ژنرال هویزر از بروکسل به ایران برود و پیامی به ارتش ایران بدهد، مبنی بر اینکه امریکا از آنها بطور کامل و بدون توجه به ظهور هرگونه تمایلی در شرایط اوضاع و احوال سیاسی حمایت کرده و رهبران نظامی ایران را به ترک نکردن کشور

تشویق می نماید . شایعاتی بهگوش ما می رسید که حاکی از این بود در حالی که دیگران در فکر وارد آوردن آخرين ضربه هستند ، آنها نقشه ترک کشور را در سر می پرورانند . در پایان جلسه به رئیس جمهور گفتم که نباید این حقیقت را نادیده بگیریم که هرگونه اقدام علی امریکا در رابطه با ایران ظاهرا " بعنوان عدم درگیری تعبیر خواهد گردید . تخلیه غیر نظامیان آمریکایی ، انتقال تجهیزات و پرسنل ، و تشویق غیرو مستقیم شاه به ترک کشور از جمله چنین اقداماتی محسوب می شوند . این باعث بروز انشعابات سیاسی در منطقه و سرانجام در داخل امریکا خواهد شد .

پس از آن سرانجام متن پیشنهادی پیام ونس به شاه و پیام چارلز دونکن به زنرال هایزر را دریافت کردم من موفق شدم با اصرار به روی این امر که دولت جدید رابطه نزدیکی با ایالات متحده دارد ، پیام را به شاه تفهیم کنم ، و بویژه بخش مربوط به تشویق رهبری نیروهای نظامی ایران به حفظ انسجام ، و اهمیت دادن آمریکا به اتحاد و رهبری نیروی نظامی ایران و حفظ تماس نزدیک با ایالات متحده را به او حالی کردم . پیام زنرال

هایزر حتی فراتر از این می‌رفت، زیرا در حقیقت ارتش ایران را تشویق می‌کرد تا ضامن دولت با ثبات نیرومندی باشد که علایق نزدیکی با امریکا دارد. چارلز دونکن که با من در مورد تلگرام بهژنرال هایزر سخن می‌گفت، اظهار داشت که ژنرال الکساندر هیگ با خشم و نگرانی زیادی به‌او تلفن زده است. و احساس می‌کند که مابیش از حد از خود نرمی نشان می‌دهیم و می‌بایستی یک نیروی ناوه‌هوایی‌پی‌ام‌بر در آقیانوس هند و چند هوایپی‌مای‌جنگی در عربستان سعودی مستقر کرده، و حمایت قاطع تری از شاه بعمل می‌آوردیم. هنگامی که در ساعت ۶ بعد از ظهر، همراه تلگرام‌ها، برای صحبت به‌نزد رئیس جمهور رفتم، به‌او گفتم که احساس می‌کنم اقدام کافی انجام نداده‌ایم و این عمل می‌تواند نتیجه بسیار وخیمی بیارآورد، او خشمگین شد و پرسید که بنظر من چه اقدامی می‌بایست صورت می‌گرفت. به‌او گفتم که می‌بایستی ارتش را به‌انجام یک کودتا تشویق می‌کردیم. او گفت که ما قادر به‌این عمل نبودیم، نه تنها به دلایل تاریخی بلکه بدین خاطر که ما هیچ رهبر نظامی را که بتواند این کودتا را رهبری کند نمی‌شناختیم

آنچه که لازم داریم دادن یک علامت روشن تر است، آنوقت یک رهبر سر برخواهد آورد. به هر حال امیدوارم که تلگرام ما به زنرال هایزر، که قرار است با یک پیام اطمینان بخش به ارتش ایران و تقاضای حمایت و ضمانت آنها از روابط نزدیک با ایالات متحده به تهران پروازکند، از سوی ارتش ایران به عنوان یک نوع تشویق به دست زدن به عمل قاطع در لحظه حقیقی مورد تظر تعبیر گردد. به هر حال امیدوارم که تغییرات واردہ جزئی از سوی رئیس جمهور و تغییرات جزئی از سوی من در تلگرام، تأثیر فوق را داشته باشد، وایرانی‌ها نیز همین تعبیر را از آن بعمل آورند. مثلاً "در تلگرام ارسالی برای ارتش ایران آمده بود که: "نفع حیاتی ایالات متحده در این است که مردم ایران دولت قوی و با شباتی داشته باشند که با امریکا نیز دوست می‌باشد. نیروهای مسلح ایران امروز نقش فوق العاده مهمی در قبال آینده ایران بهده دارند و می‌توانند در صورت حفظ انسجام و همکاری نزدیک با یکدیگر این مسئولیت را به انجام برسانند. هیچیک از رهبران نظامی ایران نباید در حال حاضر کشور را ترک کنند.

ارتش ایران باید به منظور کمک به یک دولت غیر نظامی مسئول که به نحو موئثر انجام وظیفه کند، آنچه در توان دارد انجام دهد. من همچنین توانستم رئیس جمهور را قانع کنم که هرگونه اشاره به اختیار را که می‌تواند به معنی حمایت ویژه از او محسوب شود، از متن تلگرام حذف کند. امیدوارم که تمام اینها علامت مورد نیاز را به ارتش ایران بدهد.

تشکیل دولت اختیار به معنی پایان رژیم شاه بود. مسئله این بود که آیا رژیم جدید، که با وجود ضدشاه بودن هنوز نسبتاً میانه رو بود، می‌تواند با توجه به سقوط نظم سیاسی کهن در مقابل توده‌های مذهبی بپاکایسته و جوانان رادیکال شهری مقاومت نماید یا نه. استراتژی مورد توافق گروه در واشنگتن این بود که به هنگام آمادگی شاه برای ترک کشور، دست به هرگونه تلاشی بزند تا ارتش ایران دست نخورده باقی بماند. ترس ما از این بود که فرماندهی عالی نظامی، مرکب از افرادی که بخاطر وفاداری شخصی شان به شاه از سوی او دست چین شده بودند، بر سر عزیمت شاه از کشور دچار تفرقه شده، و کشور را یا به یک جنگ داخلی هولناک که مورد بهره‌برداری شوروی قرار خواهد گرفت بکشانند، و یا اینکه به جانب هرج و مرج سوق دهند که در نهایت منجر به تصرف

قدرت از سوی آیت‌الله خمینی خواهد گردید. از زمان پیام او اخیر نوامبر برژنف، بعد سیاست خارجی برای ما نگرانی زیادی ایجاد کرد و ما بویژه مطمئن بودیم که یک جنگ داخلی در ایران برای اتحاد جماهیو شوروی به منزله یک میوه با دافتاده خواهد بود.

اما در عین اینکه گروه ما برآهمیت حفظ آمادگی ارتش ایران توافق کرد – و همین مسئله هدف اصلی عزیمت‌ها یزد به ایران بود – برسر هدف نهایی این عمل اختلاف نظر پیدا کرد. ژنرال‌ها یزد افسر سرخ چهره مریخ و مطمئن، به دلیل خدمات قبلی اش در ایران و تماس‌های شخصی زیادش با افسران بالا رتبه ایرانی، برای رفتن به ایران توصیه شد. از نظر سایروس ونس، وارن کریستوفر (که در غیاب مکرر ونس نقش عمده‌ای در این مرحله داشت) و والتر ماندیل، هدف‌مأموریت یا یزد این بود که به حفظ قدرت یک دولت غیرنظامی بعد از شاه کمک کند. من با دولت بختیار موافق بودم، و آشکارا حمایت قاطع امریکا را از این دولت تاکید می‌کردم، اما همچنین اصرار داشتم که یا یزد باید ارتش ایران را برای دست‌زنی به یک کودتا بدنبال سقوط احتمالی بختیار، آماده نماید. هارولد براون، چارلز دونکن و شلزینگر با این امر موافقت کردند، و دستورات صادره برای یا یزد بویژه متنضم یک چنین شرطی بود.

مسئله باقی مانده این بود که لحظه واقعی چه موقع فرامی رسد. من معتقد بودم که اگر بختیار متزلزل گردد، کودتا باید صورت بگیرد و در حالی که ارتش دچار از هم - پاشیدگی می شود، ما نباید به حمایت خود از یک سری رژیم های غیرنظمی بهشت رادیکالتر ادامه دهیم. انشعاب ما بر سر این موضوع به سرعت به روی دو مسئله تمرکز پیدا کرد: آیا ما باید حتی قبل از ترک شاه از یک کودتا حمایت کنیم؟ آیا باید معامله با آیت الله خمینی را آغاز نمائیم.

کنفرانس گوادلوب

این سوءالات پس از ورود رئیس جمهور به اجلاس سران چهارقدرت متحد در گوادلوب به سرعت مطرح گردید. اندکی پس از ورودم در عصر روز پنجشنبه ۴ زانویه ۱۹۷۹ (۱۴ دی ۵۷) به کلبه رئیس جمهور احضار شدم. کارت که مانند من

تنها یک لباس حمام به تن داشت، و به روی یک یخچال کوچک در الاصیقی نزدیک به اتاق نشیمن غیررسمی نشسته بود، با تلفن صحبت می‌کرد و نگران بنظر می‌رسید. جرج هامیلتون نیز که لباس حمام به تن داشت با پاهای باز بر روی یک نیمکت نشسته بود. رئیس جمهور از طریق تلفن آمن با سایروس ونس صحبت می‌کرد. از قرار معلوم قضیه از این قرار بود که سایروس ونس در یک حالت اضطراب قابل ملاحظه با تلفن صحبت می‌کرد. ظاهرا "نظامیان ایران به سولیوان گفته بودند که اکنون مصمم به اقدام هستند و اجازه نمی‌دهند شاه کشور را ترک کند، و برای یک سرکوبی عظیم که متنضم خونریزی وسیع خواهد بود، آماده می‌باشند. سایروس ونس و والتر ماندیل درباره این موضوع باهم جلسه‌ای ترتیب داده، و هر دو بطور آشکار به رئیس جمهور گفته بودند که ما باید صریحاً به ارتیش ایران بگوئیم که از این حرکت حمایت نخواهیم کرد. فوراً با رئیس جمهور تماس گرفته و گفتم که از نظر من چیزی که قرار است انجام شود، باید انجام شود، و اگر ما ارتیش ایران و شاه را از دست زدن به تصمیمی که نهایتاً "اتخاذ کرده‌اند باز داریم مسئولیت تاریخی عظیمی به دوش ما گذاشته خواهد شد. مکالمه ما مدت زیادی بطول انجامید اما در نهایت بیشتر بهرضایت من انجامید... و رئیس جمهور یک موضع قاطع اتخاذ کرد. او به سایروس ونس گفت که ما

میل نداریم دستورات صادره به هایزر را تغییر دهیم ، و سولیوان باید نظر شاه را راجع به کودتا تائید کند ، و نیز باید آخرین پیامی را که حاوی تشویق شاه به ترک کشور می باشد به او تحویل دهد . در حقیقت این مسأله به مفهوم آمادگی ما برای حمایت از تلاش کودتا بود ، مگر در صورتی که شاه کاملا " چنین تلاشی را از سوی خود رد کند .

گفتگو به وقت گوادلوپ از ساعت ع تا ۶ و ۳۵ دقیقه بعد از ظهر به طول انجامید . هنگامی که رئیس جمهور سخن می گفت من به سرعت از سخنان او یادداشت برمی داشتم . از قاطعیت او خشنود بودم و می ترسیدم کسی در این مرحله آخر واقعا " خواهد جلوی آنچه را که به روشنی منافع جمعی غرب به حساب می آمد بگیرد . می توانستم بگویم که رئیس جمهور درباره امکان یک خونریزی کاملا " نگران بود ، و من پس از اینکه گفتگو تمام شد به او تذکر دادم که بد بختانه سیاست جهانی یک کوکستان نیست ، و ما باید در نظر داشته باشیم که در صورت شکست ارتش در دست زدن به اقدام ، چه زیانهای فراوانی به ما وارد خواهد شد .

افسوس که چیزی اتفاق نیفتاد . سایروس ونس بطور شفاهی دستورات را به سولیوان داد و من شکی نداشم که او با خلوص نیت چنین خواهد کرد . از جانب دیگر ارتش و شاه به سادگی مسامحه می کردند ، زیرا شاه توضیح می داد که سناریوی

کودتا به معنی فشار وارد کردن بر بختیار می باشد . چند روز بعد شاه تصمیم گرفت که در اواسط ماه کشور را ترک نماید . موضوع دیگری که در گوادلوب برای مامطرح بود این بود که آیا ایالات متحده آمریکا باید با آیت الله خمینی تماس بگیرد یا نه . سایروس ونس با حمایت از اظهارات سولیوان ، چندین بار مارابدین کارتوصیه کرد . رئیس جمهور و من با یکدیگر مذاکره کردیم و من به سایروس ونس گفتم باید اطمینان حاصل کند که شاه بایک چنین اقدامی موافق می باشد ، سایروس بازگشت و بهما اطلاع داد که شاه با این عمل موافقت کرده است ، سپس برای اینکه مدتی از این دست به آن دست کنم ، تقاضا نمودم که تصمیم نهایی در مورد این موضوع تا هنگام بازگشت رئیس جمهور به واشنگتن به تعویق افتد .. من گفتم که این به مافرست کامل می دهد تا در باره موضوع به بحث بپردازیم . نگرانی من این بود که یک چنین روشی روحیه رهبران ارشد ارتش را ضعیف کرده و مهاجرت آنان از کشور را افزایش دهد .

در صبح روز دهم زانویه (۲۰ دی ۵۷) ، رئیس جمهور ، والتر ماندیل ، سایروس ونس ، هارولد براون ، دیوید آرون و من با یکدیگر ملاقات کردیم . سایروس ونس با ذکر نظر سولیوان و اشاره به توافق شاه ، توصیه خود را بار دیگر مطرح کرده و اظهار عقیده کرد که یک چنین گفتگو تماسی و ضروری می باشد . من مخالفت کرده و گفتم که این اقدام به بیرون درز پیدا

خواهد کرد، و پیر مرد ۷۸ ساله رانمی توان از طریق یک گفتگو ساده با یک فرستاده آمریکایی تحت نفوذ در آورد. علاوه بر این افکار عمومی آمریکائیان یک چنین اقدامی را در کنخواهد کرد و این عمل اعتماد و اطمینان به رژیم بختیار را در تهران از بین خواهد برد. مباحثات ما به شدت کش و قوس پیدا کرده و در آنها رئیس جمهور تصمیم گرفت که از فرانسه بخواهد تا از طرف ما تماس‌های مستقیمی را با آیت‌الله خمینی آغاز نماید.

سپس پیشنهاد کردم تا ۱۵ روز به بختیار فرصت داده شود تا حمایت آشکار دیگر رهبران سیاسی و بویژه حمایتشان را برای فرو نشاندن اعتصابات بدست آورد، والا در غیر این صورت ما به یک کودتای نظامی دست خواهیم زد. من معتقد بودم که یک چنین تهدیدی به موضع ما اعتبار بیشتری می‌دهد و احتمال دارد غیر نظامیان ایران را وادارد تا خود را جمع و جور کنند. این توصیه مورد پذیرش واقع نشد. سرانجام، اجلاس گواد لوپ به این نتیجه رسید که ترتیب پذیرایی از شاه را که در عرض چند روز کشور را ترک می‌کرد، بدهد. بعدها "در همان روز من دریادداشت‌های روزانه خودم نوشتم که: "من بیشتر به این دلیل به عزیمت شاه تن در دادم که احساس می‌کردم شاه مانع هرگونه عمل قاطعانه گردیده است. حداقل به این شیوه، وضع تا اندازه‌ای روشن می‌شود و ما قبل از اینکه نیروهای

مسلح کاملاً روحیه خود را از دست بدهند، خواهیم دانست که چه باید بکنیم . .

تصمیم رئیس جمهور دایر برخودداری از تماس مستقیم با آیت الله خمینی، و تماس غیرمستقیم با اوی از طریق یک میانجی فرانسوی، تلگرام فوری سولیوان را بدنبال داشت . سولیوان در تلگرام خود تصمیم رئیس جمهور را یک تصمیم «احمقانه» خواند و از سایروس ونس و هارولد براون خواست تا برای لغو آن تلاش کنند . من تلگرام را به رئیس جمهور نشان دادم و او با لحنی شدید و قاطع تصمیم اصلی را مورد تأکید مجدد قرار داد و از سایروس ونس خواست تا در این باره تلگرامی برای سولیوان ارسال کرده، واشاره کند که تصمیم مذکور براساس یک توصیه دست گمعی به رئیس جمهور توسط تمام مشاوران او اتخاذ شده است . رفتار اشتباه سولیوان در خلال این هفته‌ها، و بخصوص تلگرام او، مقام او را در زدرئیس جمهور بالا نبرد .

این دوره برای همهٔ ما، دوره پر تشنجی بود، و گاهی اوقات توانمان فرسوده می‌شد . روابط من با سایروس ونس تیره‌تر می‌شد، بویژه اینکه در همان زمان سیاست عادی‌سازی روابط مان با چین به سرعت پیش می‌رفت، و این در حالی بود که مذاکرات سالت با شوروی از حرکت بازایستاده بود . رئیس جمهور نیز، تحت فشار از همه طرف، تا اندازه‌ای کم حوصله شد و در قبال گزارش هفتگی ۱۲ ازانویه (۵۷ دی ۲۲) من یک واکنش کامل‌ا

انتقادی از خود نشان داد. در آن گزارش نوشته بودم که با نظر متخصصان ایرانی مخالف می‌باشم، چرا که آنها می‌گفتند مشکل عمدۀ شاه می‌باشد، و پس از عزیمت او در عین اینکه خمینی یک چهره مقدس باقی‌ماند، جبهه ملی‌کشور را اداره خواهد کرد، من خاطر نشان کردم که خمینی یک انسان‌سازش ناپذیر است، ارتش از جبهه ملی نفرت دارد و جناح چپ نفوذش گسترش پیدا می‌کند. در تلاش برای کسب قدرت ما می‌توانیم برای حمایت از منافع خودمان، از پکی از طرفین حمایت کنیم. رئیس جمهور که بطور آشکار خشمگین شده بود، در حاشیه گزارش نوشت که: « زبیگ * پس از اینکه تصمیمات مشترکی اتخاذ کردیم، اظهار تأسف درباره آنها به من کمک نخواهد کرد .. »

* زبیگ به نام اول برزینسکی اشاره می‌کند. نام کامل او زبیگنیف برزینسکی است.

هدف ماموریت هایزر به ایران اجرای طرح "سی" (کودتا نظامی) بود

اما، هدف من اظهار تأسف از سیاست خودمان نبود، بلکه می خواستم رئیس جمهور را به لزوم دست زدن به یک کودتا تشویق کنم. خود را شدیداً تنها احساس می کردم، بویژه اینکه می ترسیدم تشویق به کودتا از سوی من بدلیل نگرانی های وسیعتر استراتژیک، اعتبار من را نزد رئیس جمهور از بین برد، زیرا که او طرفداری ام را از کودتا از نظر اخلاقی پر دردسر (و نیز خطناک) می پنداشت. دو روز بعد گزارش دادم که یک تلگرام نسبتاً طولانی از هایزر دریافت کرده ام که در آن فعالیت های مقدماتی خود را تشریح کرده و نیز دستوراتی را که برای اوصادر شده بود از نظر خود مورد تفسیر و تعبیر قرار داده بود. هایزر با ذکر این مساله که: "من طرفدار یک کودتا نظامی بعنوان آخرین راه حل مطلق هستم" ، اشاره

می‌کرد که نتیجه حوادث ممکن است متضمن موفقیت دولت بختیار گردد، اما این موفقیت آنی بوده و سرانجام شکست می‌خورد. بدنبال آن یک دولت غیرنظمی دیگر که برای آیت‌الله خمینی بیشتر قابل قبول است روی کار آمد، و این آلترناتیو نیز تحت شرایطی می‌تواند به‌خود دوام بدهد، اما پس از آن یک کوتای نظامی در خواهد گرفت. من طی یادداشت محramانه خود به رئیس جمهور ذکر کردم که به اعتقاد من هایزراز دستورات خود به درستی پیروی کرده اما من از لیست دولتهای مورد پسند او احساس رضایت نمی‌کنم. به اعتقاد من ما نمی‌توانیم از شبب دشوار و لغزنده یک حکومت غیرنظمی که حکومت غیرنظمی چپ تری را بدنبال خود خواهد آورد، پائین برویم. روحیه نیروهای مسلح متزلزل خواهد شد ما وسیله نفوذ دیگری نخواهیم داشت... اگر بختیار شکست بخورد، ما باید دست به یک تحول قاطع بزنیم و طرح "C" (سی) هایزرا با حمایت آمریکا باید به مرحله اجرا درآید (منظور از طرح C راه حل نظامی موجود در دستورات صادره برای او بود).

در ۱۶ زانویه شاه ایران را ترک کرد. اکنون مسالمه مهم این بود که آیا ارتش ایران توانایی وظرفیت لازم، و واشنگتن تصمیم قاطع به اجرای طرح "C" را دارد یا نه. اما اجرای طرح "C" هم نیاز به طرح ریزی لجستیکی

و تصمیم‌گیری سیاسی از جانب ارتش ایران داشت، و هم‌دادن علامتی از سوی یک شخص مورد قبول، مأموریت هایزر برای اطمینان از آمادگی عمل ارتش صورت گرفت، و با رفتن شاه از ایران، اکنون تنها واشنگتن بود که می‌توانست علامت مورد نظر را بدهد. پیرامون توانایی عمل ارتش ایران نظریات گوناگونی وجود داشت. سولیوان، که همیشه مخالف یک کودتای نظامی بود، اعتقاد داشت که ارتش قادر به مقاومت و ادامه کار نخواهد بود و وزارت امور خارجه هم نظر سولیوان را منعکس می‌کرد. «گری سیک»، در اوایل دسامبر (اوائل دی ۱۹۵۷) به من نوشت که نیروهای مسلح در وضع شکنندگانی قرار دارند و مشکوک بنظر می‌رسد که آنها بتوانند بطور موئثر حکومت کنند. جامعه اطلاعاتی در این مورد نظر قاطعی به مارائنه نمی‌داد. گاهگاهی، من از طریق گری سیک با ایرانیان مختلف ملاقاتهای ترتیب می‌دادم و همه آنها بطور کلی عقیده داشتم که ارتش ایران، در صورتی که درست رهبری شود، هنوز توان انجام این اقدام را دارد. نظر زاهدی نیز هرچند که من آنرا به حساب تعصب او به شخص شاه می‌گذاشت، بر همین منوال بود.

وجود ناطمینانی نسبت به موضع ارتش، ارزیابی حرفهای و بسی طرفانه ژنرال هایزر را بیش از همه چیز با اهمیت می‌کرد. او در ۴ زانویه (۱۴ دی ۱۹۵۷) وارد تهران شد، و در عرض چند

روز، گزارش‌هایی را از جانب او دریافت کردیم . رویه عادی این بود که هارولد براون و ژنرال جونز (رئیس‌ستاد ارتش آمریکا - م) از طریق یک تلفن آمن با او صحبت کرده، و براساس تعییمات من سوالاتی را که از قبل تهیه شده بودا ز او می‌پرسیدند . در چند مورد، در مکالمات تلفنی به هارولد براون پیوستم : علاوه بر این هایزره از طریق ارسال تلگرام نیز گاهگاهی گزارش می‌داد، و گاهی نیز او و سولیوان با یکدیگر گفتگومی کردند . اما هایزره بیش از همه از طریق هارولد براون گزارش می‌داد، و در همان حال سولیوان با نیوسام و کریستوفر تماس می‌گرفت . هارولد براون نیز گزارش کتبی این مکالمات را از طریق من به رئیس جمهور تسلیم می‌کرد .

اولین ارزیابی مهم هایزره، یک هفته قبل از عزیمت شاه، یعنی در ۹ زانویه (۱۹ دی ۵۷) بدست ما رسید . او هشدار داده بود که نگرانی عمدۀ در ارتش این است که افسران ارشد به همراه شاه از کشور عزیمت کنند، و بدین ترتیب ارتش از هم پاشیده شود . نیروهای مسلح بویژه در مورد اخبار مخرب ضدشاهی رادیو بی . بی . سی، که به مردم ایران خط می‌داد، نگران بودند، و از ما می‌خواستند که مقامات بریتانیا را تشویق کنیم تا با رادیو بی . بی . سی کاری بکنند . علاوه بر این فرماندهان ارشد ایران قبول داشتند که طرح حمایت آنها از دولت بختیار کافی نیست، و هایزره گزارش داد که با آنها در

مورد فراهم آوردن احتیاجات لجستیکی اقدام نهایی ارتش، همکاری می‌کند. در ۱۵ ژانویه (۵۷ دی ۲۰) هارولد براون به رئیس جمهور گزارش داد که ارتش در حال حاضر برای رهبری یک کودتا آماده نیست. بنظر هایزرنار آمدن مذهبیون با ارتش مفید می‌باشد (البته هارولد براون عقیده داشت که این توصیه واقع گرایانه‌نمی‌باشد). با کمال شگفتی، هایزرنار گزارش داد که برای اولین بار در روابط طولانی اش با نیروهای مسلح ایران، فرماندهان ارشد ایران متعدد بنظر می‌رسیدند. رئیس جمهور در حاشیه گزارش فوق، در این رابطه چنین نوشت: "امیدوارم راست گفته باشد".

همانطور که ۱۶ ژانویه (۵۷ دی ۲۶) تاریخ عزیمت شاه فرا می‌رسید، هایزرنار گزارش می‌داد که ارتش ایران بی‌قرار شده و برای جلوگیری از عزیمت شاه به جانب یک کودتای نظامی حرکت می‌کند. هایزرنار می‌گفت که شدیداً معتقد است که ارتش باید برای تشکیل یک دولت موئثر به اختیار فرصت بدهد. هارولد براون گزارش فوق را در ۱۲ و ۱۳ ژانویه (۲۲ و ۲۳ دی ۵۷) برای رئیس جمهور فرستاد، و در گزارش ۱۳ ژانویه خود افزود که: سپس به زنرال هایزرنار گفتم که آنچه که اهمیت دارد این است که ما نباید به ارتش بگوئیم که هرگز جایی برای عمل شدید نظامی وجود ندارد، یا اینکه دولت غیرنظامی از یک کودتای نظامی بهتر است. تکرار کردم که او باید به دقت

کوشش کند تا از یک کودتای نظامی علیه دولت بختیار جلوگیری بعمل آورد، اما در صورتی که اوضاع بطور مداوم رو به وخامت رود، نباید ارتش را تشویق کند تا دست روی دست بگذارد. با خواندن گزارش مقدماتی هایزر، و نگرانی از اینکه ممکن است دستورات صادره به خود را به مفهوم تعهد بی قید و شرط به هر نوع حکومت غیر نظامی، تعبیر کند، این موضوع را صبح آنروز به هارولد براون تذکر دادم.

روز بعد، یعنی در ۱۴ زانویه، هارولد براون به رئیس جمهور گزارش داد که هایزر از نظامیان ایران خواسته است تا به او بگویند که بنظر آنها امکان از دست دادن فرصت دست زدن به یک اقدام نظامی چه وقت فرامی رسد نظر هایزر و نیروهای ارتش ایران این است که این فرصت هم اکنون فرا رسیده است. شاید هر روز بین ۵۰۰ تا ۱۰۰۰ نفر از نیروهای نظامی ایران به جانب مخالفان مذهبی و سیاسی گرایش پیدا می کنند، که البته این مقدار در برابر ۵۰۰ هزار نیروی نظامی ایران از قدرت چندانی برخوردار نیستند. روز بعد، همراه هارولد براون و ژنرال جونز در یک مکالمه تلفنی با ژنرال هایزر از او پرسیدیم که آیا ارتش ایران در صورت تزلزل حکومت بختیار طرحی برای اجرا دارد؟ هایزر اظهار داشت که ارتش حدود چهار تا پنج روز است بروی این طرح کار می کنند، اما توانایی آنها اندک است. من در باره طرز تفکر افسران میانه

ارتش، از سطح فرماندهان لشگری گرفته تا فرماندهان تیپ و هنگ، از اوسوال کردم، و هایزر اظهار داشت که این افسران از این حقیقت که نظامیان ارشد ایران بیش از هر زمانی در گذشته با وحدت بیشتری مشغول بکار هستند، خشنود بوده و آنرا عامل مثبتی می‌دانند.

پس از عزیمت شاه در ۱۶ ازانویه، هارولد براون به رئیس جمهور گزارش داد که نظامیان در تهران هنوز با یکدیگر متحد هستند. در همین زمان گزارشات هایزر در رابطه با حوادثی که ممکن است در صورت بازگشت آیت الله خمینی رخدده، نگرانی و اضطراب زیادی نشان می‌داد. هارولد براون گفت که از نظر هایزر بازگشت خمینی "احتمالاً" بی‌نظمی زیادی ایجاد می‌کند، و ممکن است خود خمینی کشته شود، و احتمالاً "امکان برآه افتادن یک کودتای نظامی وجود خواهد داشت.

هارولد براون همچنین به رئیس جمهور گزارش داد که من طرح مورد لزوم را برای اطمینان یافتن از بازبودن راه برای انتخاب راه حل نظامی با هایزر مورد بحث قرار داده‌ام. براوان در این گزارش نوشت: «برزینسکی به ارزش‌های طرح ریزی صریح در مورد این راه حل اشاره کرد، و گفت این عمل مخالفان سیاسی را از این مساله آگاه می‌کند، که حمایت از دولت بختیار بهترین راه جلوگیری از یک کودتای نظامی است. این عمل همچنین آیت الله خمینی را از بازگشت به ایران منصرف

کرده، و ارتش را در یک حالت روانی خوب نگاه می‌دارد تا در صورت لزوم برای انتخاب راه حل نظامی بتواند دست‌بکار شود. هایزر اظهار داشت که اگر او این طرح را برای ارتش، به عنوان تحويل گرفتن وظایف دولت تشریح کنیم، بازداشت ارتشیان از دست زدن به یک کودتای نظامی مشکل خواهد شد. او افزود که طبعت طرح ریزی مفصل همان است، و توصیه کرد که ما براساس معیار قبلی دست به اقدام بزنیم. این امر مورد توافق قرار گرفت. «

روز بعد هارولد براون به رئیس جمهور گزارش داد که نظامیان هنوز از بازگشت خمینی نگرانی زیادی دارند، اما برای دست زدن به یک اقدام، مشغول طرح ریزی و بدست آوردن توانایی روحی هستند، و می‌بایستی در عرض یک‌هفته آمادگی بیشتری از امروز داشته باشند. دو روز بعد براون به رئیس جمهور اطلاع داد که دلگرم‌کننده‌ترین گزارش را تا آن‌زمان دریافت کرده است، و آن اینکه ارتش و بختیار ظاهراً از ابطه‌شان با یکدیگر خوب شده و با هم کنار می‌آیند. اما در هفته سوم لحن گزارشات بدتر شد. در ۲۲ ژانویه (۲ بهمن ۵۷) هایزر با تلگرام گزارش داد که بازگشت احتمالی خمینی بیشترین امکان ایجاد یک مصیبت کامل را نشان می‌دهد، و این بازگشت کار بختیار را تمام خواهد کرد. هایزر در ادامه گزارش خود افزود که او اکنون نمی‌داند که آیا ارتش پس از کسب قدرت

پیچیدگی و توان کافی را برای اداره کشور دارد یا نه. در ۲۴ زانویه (۴ بهمن ۵۷) او بار دیگر از نگرانی‌های فرایینده درون ارتش در باره بازگشت احتمالی خمینی گزارش داد. احتمال زیاد بازگشت آیت‌الله خمینی موضوع گزارش چارلز دونکن (در غیاب براون) به رئیس جمهور در ۲۶ زانویه بوده در این گزارش هایزرا ظهار می‌داشت که بازگشت خمینی احتمالاً منجر به سقوط بختیار خواهد گردید. هر چند که هایزرا می‌افزود که سولیوان سفیر آمریکا در تهران با او هم عقیده نبوده‌اما بنظر او این بازگشت می‌تواند لحظه مناسبی برای حرکت نظامی باشد.

در ۵ فوریه، هایزرا شخصاً "در اتاق کابینه کاخ سفید به رئیس جمهور گزارش داد (او ضاع واحوال و چگونگی بازگشت او در صفحات بعد خواهد آمد). هایزرا در گزارش خود اظهار داشت که بر سر توانایی‌های ارتش ایران و پسندیده بودن اقدام نظامی، با سولیوان اختلاف نظر داشته است. به گفته هایزرا نظر سولیوان بر این بود که بهتر است نیروهای نظامی کنار نگاه داشته شوند تا عناصر سیاسی بین خودشان با یکدیگر به نزاع بپردازند، و ایالات متحده آمریکا می‌تواند هر کسی را برنده شود بپذیرد. بنابر اظهار هایزرا سولیوان عقیده داشت که اگر آیت‌الله خمینی یک جمهوری اسلامی تأسیس کند، درنهایت کشور بسوی دمکراسی پیش می‌رود. هایزرا

افزود که بنظر من کشور به سوی کمونیسم پیش خواهد رفت. در پایان این ملاقات از هایزر خواستم تا به این سوال پاسخ مستقیم بدهد، که آیا ارتش می‌تواند در صورت دادن علامت از سوی واشنگتن دست به کودتای نظامی بزند، و هایزر پاسخ داد بله می‌تواند.

بدین ترتیب، تا آخرین لحظه بطور کم و بیش بنا به دلایلی اعتقاد داشتم که امکان یک اقدام نظامی وجود دارد. اما وسیله‌ای در دسترس نداشتیم تا بگوئیم که روحیه ارتش در اثر از هم پاشیدن نظم سیاسی تا چه اندازه ضعیف شده است، و از این جهت، هر چند نه به اندازه سولیوان، میل داشتیم تا در این زمینه بدین تراز هایزر باشیم. در ۱۷ ژانویه من در یادداشت‌های روزانه خودنوشتم که: «ما گزارشات متضادی پیرامون روحیه ارتش دریافت می‌کنیم»، اما علامتی که می‌توانست صحت قضاوت و برداشت‌های هایزر را معلوم کند، هرگز از سوی ما داده نشد.

هشدارهای برژنیسکی به کارتر

ترس فزاینده من از این ممکن است ما هیچوقت این علامت راندهیم، مرا واداشت تا در ۱۸ ژانویه (۵۷ دی ۲۸) یک یادداشت طولانی و شخصی برای رئیس جمهور بفرستم (این یادداشت ۷ صفحه تایپی می‌شد و این خود برای یک یادداشت شخصی مقدار زیادی می‌باشد). یک تذکر دستنویس نیز با این یادداشت مبنی براینکه او تنها نسخه موجود را در اختیار دارد همراه کردم. در این یادداشت به رئیس جمهور گفتم که ما در ایران با یک عیش و عشرت دو جانبی رویرو نیستیم، بلکه با وضعی موافق هستیم که وحامت تدریجی آن در پایان می‌تواند برای ایالات متحده آمریکا نتایج بین‌المللی مصیبت‌باری ایجاد کند. هشدار دادم که ارتش روز بروز بیشتر سیاست زده کم روحیه واژهم پاشیده می‌شود. گفتم که ایران احتمالاً "بتدربیج" یا یک جهت‌گیری همانند جهت‌گیری لیبی

پیدا می‌کند، و یا اینکه به هرج و مرج کشانده خواهد شد. نتیجه این عمل آن خواهد بود که موقعیت ما در خلیج فارس و خیم شده و مقام ما در سراسر جهان عرب تنزل پیدا خواهد کرد. علاوه بر این اسرائیلی‌ها بیشتر به فکر امنیت خود افتاده و بدین ترتیب کمتر میل به سازش پیدا می‌کنند. نفوذ شوروی در اثر این امر در جنوب شرقی آسیا زیاد شده، و متحدانمان ما را عاجز و ناتوان خواهند پنداشت. از طرف دیگر قیمت نفت نیز افزایش یافته و ما احتمالاً "بعضی تجهیزات مالی و امکانات اطلاعاتی مربوط به سالت را از دست خواهیم داد، و نهایتاً" این مسائل عکس‌العمل‌های سیاسی داخلی شدیدی را در پی خواهد داشت.

من راه حل عملی موجود را بدین ترتیب مطرح کردم: "در حال حاضر باید به تلاش خود به نحو فعالانه‌تری برای تشکیل یک ائتلاف، و در غیراینصورت برای انداختن یک کودتای نظامی ادامه دهیم. توضیح دادم که احتمالاً "راه حل دوم به سادگی تمام نتایج منفی مذکور در بالا را ببار خواهد آورد، اما این نتیجه دنبال کردن خط مشی کنونی ما نیز می‌باشد. به رئیس جمهور گفتم که من خواهان اتخاذ یک تصمیم فوری برای برای انداختن کودتا نیستم، بلکه احساس می‌کنم در عرض دو هفته آینده ناچار خواهیم بود بطور سنجیده یک چنین عملی را انجام دهیم، بخش پایانی

یادداشت من می‌گفت ما باید برای خلاص شدن از دست عکس‌العمل‌های منفی داخلی، آماده شویم، و درست نبیست بگوئیم که ارتش از عهده سازندگی اقتصاد ایران برنمی‌آید. من نمونه‌هایی از کودتاهاي نظامی دیگر را برایش ذکر کرم که در آنها ارتش نشان داده است که می‌تواند یک دولت موئثر تشکیل دهد. سرانجام رئیس جمهور را تشویق کردم تا برای کسب حد اکثر حمایت سیاسی در مورد اقدام مورد نیاز، با جرالد فورد رئیس جمهور سابق و کی‌سینجر و نیز سناتور بردو بیکر مشورت کند.

من این یادداشت را کاملاً "مهم در نظر گرفته، و بطور خیلی خصوصی پیش‌نویس اولیه آنرا به هارولد براون نشان دادم. وی آنرا تائید کرد و برخی پیشنهادهای سودمند به من کرد که در تنظیم متن‌نهایی از آنها استفاده کردم. رئیس جمهور بدقت زیاد آنرا خواند، اما عکس العمل نهایی او این بود که یادداشت را حساس توصیف کرد. او مستقیماً درباره توصیه‌های خاص من اظهار نظری نکرده بود.

در ضمن، برای اطمینان از همکاری نزدیک هایزر و سولیوان، دستوراتی برای راهنمایی آنها صادر کردم، که مورد موافقت سایروس ونس و هارولد براون قرار گرفت. این دستورات که در ۱۹ ژانویه برای هایزر و سولیوان فرستاده شد می‌گفت که:

- ۱- موضع آمریکا تغییری پیدا نکرده است . ما از تلاش‌های دولت بختیار برای استقرار ثبات در یک چهار چوب قانونی حمایت می‌کنیم .
- ۲- حمایت ارتش در این رابطه لازم می‌باشد ارتش باید به حمایت از بختیار ادامه دهد .
- ۳- برای حمایت از دولت موجود ، حفظ نظم و ثبات داخلی ، حفظ امنیت ایران و مقابله با دیگر مشکلات که ممکن است در آینده بوجود آید ، اتحاد ارتش ضروری می‌باشد .
- ۴- موققیت رژیم بختیار محتاج به همکاری با ارتش و نیروهای غیرکمونیست می‌باشد . ما می‌دانیم که بختیار محتاج به کسب حمایت نیروهای اضافی از جمله نیروهای مذهبی می‌باشد ، به این منظور گفتگو با گروههای دیگر منجمله افرادی چون بازرگان ، ضروری می‌باشد . هدف این گفتگو از نظر ما تبدیل‌ماهیت رژیم بختیار به یک ائتلاف با آیت‌الله خمینی نیست ، بلکه کسب پایگاه مردمی و حمایت بیشتر بویژه از سوی بعضی از روحانیون و دیگر گروههای عمدت‌های است ، که از قانون اساسی حمایت می‌کنند .
- ۵- هرگونه تلاش برای گسترش دولت بختیار باید نه تنها باعث ثبات و توانایی دولت به حکمرانی گردد ، بلکه باید درجهت گرایش طرز تفکر دولت به جانب غرب و وحدت ارتش صورت گیرد . ما می‌خواهیم از لغزش به جانب دولتی

که بروز منافع غرب عمل کرده و باعث از هم پاشیدگی ارتش شود، اجتناب ورزیم . بدین منظور بختیار و ارتش می بايستی در دادن امتیاز به اعضای آپوزیسیون بسیار محتاط رفتار کنند . در این دوره که از جانب هایزر و سولیوان گزارشات هشدار دهنده و بسیار مکرری می رساند ، سایروس ونس، هارولد براون و من ، و نیز گاهی والتر ماندیل و هرازگاهی رئیس جمهور ، درباره مسائل ایران جلسه های مکرری برپا می کردیم . صبح روز جمعه ۹ ازانویه (۲۹ دی ۵۷) رئیس جمهور به هنگام صرف صبحانه گفت : " باید به بختیار بگوئیم که ما به هیچ وجه با جناح چپ همراهی نخواهیم کرد . ما از نظامیان در مواضع و تلاشها یشان برای حفظ ثبات حمایت می کنیم اما خواهان این نیستیم که خمینی و طرفدارانش در دولت شرکت کنند " سپس سایروس ونس پرسید " یعنی مانباید پایگاه سیاسی را گسترش بدهیم ؟ " کارتر جواب داد که ما فقط ارتش و بقایای حامیان شاه را در ایران پشت سر خود داریم ، و نمی توانیم دیگر آنها را هم از دست بدهیم . سپس سایروس ونس گفت این بدان می ماند که ما ارتش را به حرکت تشویق کنیم . اما رئیس جمهور با تندی خاصی پاسخ داد که اگر در ایران حمل بر این شود که از ارتش حمایت نمی کنیم ، نتیجه اش این است که روحیه ارتش ضعیف خواهد گردید . والتر ماندیل به مباحثات پیوست و گفت : بختیار ناچار است تا پایگاه خود را گسترش

بدهد، باید این حقیقت را بپذیریم که خمینی قوی‌ترین نیروی موجود می‌باشد. من توانستم از اشارات او پی‌بیرم که او سایروس ونس هر دو بر یک موج سوارند. کارتر با قاطعیت گفت: «ما هرگز در بین خودمان بر سریک دولت‌ائتلافی توافق نکردیم، با وجود این همه در خارج گمان می‌کنند که ماطرفدار یک دولت‌ائتلافی هستیم. ما از ارتش در حمایتش از بختیار پشتیبانی می‌کنیم، اما نمی‌خواهیم بیشتر از این به جانب چپ لغزش پیدا کنیم. تهدید یک کودتای نظامی بهترین راه جلوگیری از رفتن آیت‌الله خمینی بسوی قدرت است». بدین ترتیب من از این اظهارات کارتر بسیار خوشنود شدم.

در حقیقت، قبل از صرف صبحانه من به رئیس جمهور گفته بودم که در اینجا و در خارج توافق همه‌بر این است که ایالات متحده آمریکا می‌خواهد از یک دولت‌ائتلافی بعد از بختیار، و از جمله شاید هم از خمینی حمایت کند، و این امر به اعتبار مالطمه زیادی می‌زند. بدین خاطر پس از گفته‌های رئیس جمهور من فوراً پیشنهاد کردم که رئیس جمهور آنچه را که چند لحظه قبل گفت بطور قانونی تدوین کند. بعداً هنگام عصر، موافقت بروان و ونس را با پیش نویس یک‌پیام جلب کردم و آنرا به تهران فرستادم. بعد از جلسه بعد از ظهر هارولد براون را به کناری کشید و گفت: «تو ۹۵ درصد آنچه را که می‌خواستی بدست آوردی. یادداشت تو بطور آشکار

بروی رئیس جمهور تأثیر گذاشته است.

نقشه ربودن هواپیمای آیت الله خمینی و دستگیری ایشان

اما در عین حالیکه موضع ما مستحکم‌تر می‌شد، این امر باعث اقدام عمل‌مورد نیاز نگردید. در جریان دو روز بعدی موضوع چگونگی مقابله با تهدید بازگشت آیت الله خمینی، به سبک دراماتیک‌تری، مورد بحث قرار گرفت. در ۲۶ زانویه (۵۷ بهمن)، هارولد براون گزارش داد که هایزر، گفته است که بختیار برای رو یارویی با آیت الله خمینی به هنگام تلاش او برای بازگشت به ایران، آمادگی دارد. هواپیمای او بروی آسمان ربوده شده و خود او دستگیر خواهد شد. مساله این بود که آیا ما حاضریم بختیار را برای به‌عهده‌گرفتن این

اقدام و قاطع کردن تصمیمش به منظور اجرای این عمل ، تشویق کنیم یا نه . این موضوع طی دو روز بعدی میان سایروس ونس ، هارولد براون ، و من مورد بحث قرار گرفت . روز ۲۳ زانویه (۳ بهمن ۵۷) ما درخواستی از هایزر وسولیوان دریافت کردیم ، که اوضاع را پیچیده‌تر کرد . در این درخواست سولیوان و هایزر می خواستند تا دستورات صادره به آنها را تغییر داده ، و اجازه دهیم تا در مورد امکان برقراری یک ائتلاف میان ارتش و عناصر مذهبی اقدام کنند ، این چیزی بود که مورد توافق شدید سایروس ونس قرار داشت ، و من شدیداً "با آن مخالف بودم . اختلافات ما بر سر چگونگی پاسخ به اقدام بختیار ، بیشتر شد . سایروس ونس شدیداً با این اقدام مخالف بود ، و احساس می کرد که ما باید هم بختیار و هم خمینی را نصحیت کنیم ، که خمینی نباید به ایران برگردد ، والا رویارویی میان این دو برای هر دو طرف مصیبت آمیز خواهد بود . هم هارولد براون وهم من ، یک واکنش سخت در قبال مساله داشتیم ، و احساس می کردیم که اگر بختیار در حال حاضر مجبور به برخاستن است ، باید از سوی ما مورد حمایت قرار گیرد .

در ۲۳ و ۲۴ زانویه ، بر سر موضوع چندین جلسه میان خودمان و نیز با رئیس جمهور داشتیم . عکس العمل ابتدائی رئیس جمهور فوق العاده مثبت بود ، وقتی من طرح بختیار را

برای او تشریح کردم با صدای بلند گفت: « عالیست ». اما ، سایروس ونس بهشت اظهار می کرد که نتیجه این عمل ایجاد بی نظمی های شدید خواهد بود ، و ممکن است حتی آیت الله خمینی در این جریان کشته شود و رویهم رفته نتایج پیش بینی نشده ای ببار آورد . ما به جلسه های خودمان در سراسر روز ۲۴ زانویه (۴ بهمن ۵۷) ادامه دادیم ، من و هارولد براون معتقد بودیم که اگر بختیار مایل به دستگیری خمینی است باید او را به این کار تشویق کرد ، و اگر به او علامت بر عکس بدھیم ، از سوی ما اشتباهی بزرگ سرزده است . بخاطر اختلافاتمان ، نتوانستیم یک دستور پیشنهادی تهیه کنیم ، و من ناچار شدم چند دیدگاه آلتربناتیو را بجای آن برای رئیس جمهور تشریح کنم . رئیس جمهور تصمیم گرفت تا پیشنهاد سایروس ونس را مبنی بر مخالفت با تصمیم بختیار تصویب نکند ، اما ، پس از چند بار صحبت با من در « دفتر اول » یک نظر اصلاح شده که مورد توافق من و هارولد براون بود ، تصویب گردید . براساس این نظریه باید به بختیار چراغ سبز داده شود تا آنچه را که پیشنهاد کرده بود ، به انجام برساند . بد بختانه آیت الله خمینی تصمیم گرفت بازگشت خود را به تعویق اندازد ، و اگر چه در آن کش مکشاولیه شاید بختیار یک پیروزی روانی محدود بdst آورد ، اما مساله همچنان حل نشده باقی ماند .

عمر نمایش اراده بختیار کوتاه مدت بوده، تا آخر ماه آیت‌الله خمینی به تهران باز می‌گشت. صبح روز ۳۱ زانویه، (۱۱ بهمن ۵۷) با دیدن یک تلگرام در دفتر خودم حاکی از این امر که هایزر نقشه‌ترک ایران را می‌کشد، از جا پریدم، ظاهراً "هنگامی که من، رئیس جمهور و رهبران کنگره مشغول صرف صحنه بودم هارولد براون و سایروسونس توصیه عجولانه سولیوان را برای خروج فوری هایزر از ایران، بویژه با توجه به اینکه تهدید به سوءقصد شده بود، تصویب کرده بودند. بعده" من در یادداشت‌های روزانه خود نوشتم که: "فوراً" دست و پایم را جمع کرده و به هارولد براون تلفن زدم. وقتی دیدم که او در محل خود نیست دست به دامن چارلز دونکن شدم. سپس با سایروسونس صحبت کردم. به او گفتم که این مساله با هماهنگی صورت نگرفته و بنظر من تصمیم بسیار بدی می‌باشد. زنرالهای آمریکا دو ساعت قبل از ورود خمینی با فضاحت تمام از تهران می‌گریزند، این مساله چه چیز را به زنرالهای ایرانی نشان خواهد داد؟ که ایالات متحده آمریکا دست از حمایت خود کشیده است؟". خوشبختانه، سایروسونس با من موافقت کرد، و من به چارلز دونکن تلفن زده و حکم کردم تا دستور فوق لغو شود.

بازگشت آیت‌الله خمینی به تهران در حقیقت وضعی بوجود آورد که در آن دو دولت برای کسب قدرت بایکدیگر

به رقابت مشغول بودند. افتباش در خیابانها گسترش یافت و نشانه‌های فرایندهای حاکی از ضعیف شدن روحیه ارتش بچشم می‌خورد. دو روز بعد، یعنی شنبه سوم فوریه (۱۶ بهمن ۵۷)، گروه تحت ریاست من در اتاق بررسی اوضاع در ساعت ۷ قبل از ظهر تشکیل جلسه داد، و درخواستی را مستقیماً "از سوی هایزر دریافت کرد، مبنی بر اینکه به او اجازه داده شود تا ایران را ترک کند. درخواست مضطرب کننده سولیوان از وزارت خارجه نیز این امر را تقویت کرد. همه افراد موجود در اتاق، بجز من، با این تصمیم موافقت کردند، و من به رئیس جمهور در کمپ دیوید تلفن زده و به او گفتم که همه بجز من طرفدار عقب نشینی هایزر هستند. همچنین به رئیس جمهور گزارش دادم که سولیوان نه تنها میلی به اجرای طرح "C" ندارد، بلکه هایزر را به عزیمت فوری تشویق می‌کند، زیرا سولیوان احساس می‌کند که حضور هایزر زندگی آمریکائیان دیگر را به خطر می‌اندازد. رئیس جمهور در ساعت ۸ و ۱۵ دقیقه قبل از ظهر تصمیم گرفت تا هایزر را به آمریکا احضار کرده، و ژنرال فیلیپ سی، گاست معاون خود را برای ادامه کارهای هایزر، به ایران اعزام کند.

دو روز بعد در ۵ فوریه (۱۶ بهمن ۵۷) (همانطور که قبلًاً تذکردادم)، هایزر در واشنگتن به رئیس جمهور گزارش داد، و برداشت او از اوضاع تهران به حمایت علنی شدید

رئیس جمهور از بختیار، به منظور حفظ روحیه ارتش و بالا بردن اعتماد بختیار، منجر گردید. دو یا سه ساعت بعد، اخبار شب تلویزیون گزارش داد که مقامات وزارت خارجه انتظار دارند که بختیار دو یا سه روز دیگر بیشتر دوام نیاورد. این حادثه رئیس جمهور و جودی پاول را شدیداً به خشم آورد. این امر منجر به برگزاری اجلاس بسیار معروف میان رئیس جمهور و رده‌های متوسط وزارت خارجه گردید، و طی این اجلاس وزارت خارجه بخاطر عدم وفاداری و درز بی اندازه اخبار به خارج تنبیه شد. مقامات وزارت خارجه مرا بخاطر سازمان دادن این اجلاس ملامت کردند، اما در حقیقت تشکیل این اجلاس همان شب حادثه، توسط «هامیلتون جردن» به رئیس جمهور توصیه شد وهم او بود که (از طرف خود) یادداشتی به رئیس جمهور نوشته و او را تشویق به برگزاری این اجلاس، و برگزاری فوری تعدادی از مقامات وزارت خارجه نمود.

توصیه‌های واشنگتن بهارت‌ش ایران در ۲۲ بهمن ۵۷



چند روز بعدی، روزهای دردناکی بودند. گزارشات

رسیده از ایران نشان می‌دهد که شکاف فزاينده‌ای ايجاد شده است. همكاران من در وزارت خارجه خواهان همکاري ميان بختيار و مهدى بازرگان، رهبر انتخابى آيت الله خمينى، که مخالف نسبتاً "ميانه روی شاه بشمار مى‌رفت، بودند. من مطمئن بودم که تحت اين اوضاع و احوال، ارتش دچار تفرقه خواهد شد. اجلس مهم "کميته شوراي امنيتى" در روز یكشنبه يازدهم فوريه (۲۲ بهمن ۵۷) از ساعت ۸ و ۳۵ دقيقه تا ۱۱ و ۳۵ دقيقه قبل از ظهر برگزار گردید. ارائه خلاصه جريانات اجلس مذكور، براساس يادداشت‌های روزانه خودم که در همان شب ثبت گردید، و نيز دقائق خود اجلس، می‌تواند بهترین شيوه باشد. عقиде آنها براین بود که اوضاع ايران خارج از کنترل قرار گرفته و جريان حوادث از مشورتهای ما فراتر رفته است.

اوضاع ايران بحرانی و وخیم بود، و ما با سقوط نهایی رژیم بختیار مواجه بودیم. روشن بود که می‌بایستی براساس گزارشات ناقص و غالباً "در هم بر هم موجود در اين زمینه، تصمیمات قاطعی اتخاذ کنیم. وارن کریستوفر به همراه" دیوید نیوسام "از وزارت امور خارجه، چارلز دونکن و ژنرال دیوید جونز به ریاست گروهی از مقامات وزارت دفاع و ستاد مشترک ارتش، استانفیلد ترنروفرانک کارلوسی از سازمان سیا و معاونان من یعنی گری سیک و کلنل بیل او دوم (که بعداً ژنرال شد) و دیگر مقامات اطلاعاتی در اين جلسه، که حدود ۱۲ نفر را

در برمی‌گرفت، شرکت داشتند.

ما بروی سه مساله بحث کردیم:

۱- تشویق به همکاری ارتش ایران با بازرگان، که اکنون از سوی آیت‌الله خمینی به جانشینی اختیار انتخاب شده بود.

۲- توصیه به ارتش ایران به تن در دادن و تسلیم در مقابل انتقال قدرت، و تمرکز بروی حفظ وحدت و ماندن در پادگانها.

۳- تشویق ارتش ایران به دست زدن به یک عمل مستقیم برای اعاده نظم و کنترل اوضاع سیاسی، در صورتی که ارتش توانایی و اراده چنین کاری را داشته باشد.

قبل از اینکه این موارد را مورد بررسی قرار دهیم، من مساله آمادگی خودمان برای تخلیه آمریکائی‌ها را مطرح کدم. اولین مساله فراهم کردن تدارکات اعزام یک جوخه‌از واحدهای نیروی دریائی و ۶ هلیکوپتر به «سواحل آزور» برای اعزام احتمالی آنان به پایگاه‌های ترکیه بود. افراد واحد نیروی دریائی برای تقویت و نیرومند کردن گروه امنیتی سفارتمان در تهران مورد استفاده قرار می‌گرفتند، و از هلیکوپترها برای تخلیه اضطراری آمریکائی‌ها استفاده می‌شد. بعلاوه من عاقلانه بودن اعلام آماده باش لشگر ۸۲ هوابرد را توصیه کردم. اما در اوائل آن اجلاس جلسه ما با به صدا در آمدن زنگ تلفن امن بهم بخورد. رئیس جمهور از کمپ دیوید، که در آنجا با

ساپروس ونس تعطیلات آخر هفته را می‌گذراند، خواهان گفتگو با من شده بود. چارلز دونکن و من در مورد حوادث صبح به او گزارش دادیم. درست در همان موقع گزارشاتی دریافت کردیم مبنی بر اینکه کنسول ما از تبریز اخراج شده، و چند زنرال اعدام گردیده‌اند. دونکن در مورد طرح از پیش‌تنهی شده تخلیه اتباع امریکا، به رئیس جمهور گزارش داد، و من مسائل مورد بحث خودمان را برایش مطرح کردم. مکالمه در ساعت ۸ و ۴۶ دقیقه پایان یافت و من به جلسه بازگشتم.

با توافق رئیس جمهور تصمیم گرفتیم اعلام آماده باش لشگر ۸۲ هواپرد را به اجرا نگذاریم، زیرا این مساله اوضاع را بدتر می‌کرد. ما تعداد و محل اقامت آمریکایی‌ها در ایران را مورد بحث قرار دادیم. من پرسیدم که پیشنهاد سولیوان چیست. کریستوفر گفت که سفیر، تخلیه آمریکایی‌ها را توصیه نکرده، بلکه پیشنهاد کرده است که بهترین راه، کسب توافق دولت تازه برای حفظ جان آمریکایی‌هاست. کمیته شورای امنیتی تصمیم گرفت تا به بحث بروی وضع شهروندان آمریکا بر طبق دستور سولیوان ادامه دهد. به آمریکایی‌ها توصیه می‌شود تا در خانه‌هایشان بمانند، و بصورت گروههای بزرگ تجمع نکنند. سفارت نیز باید به تماسهای خود با تمام طرفهای ایران برای تأمین سلامت شهروندان آمریکا، ادامه دهد.

من مباحثات را به سوی در نظر گرفتن موقعیت ارتش ایران

سوق دادم . برداشت من از گزارشات این بود که ارتشم معتقد شده است که در اوضاع و احوال فعلی نمی‌تواند کاری انجام دهد ، و به حمایت از بختیار نیز مایل نیست . اما آیا این به مفهوم تمايل آنها به حمایت از آیت‌الله خمینی بود ؟ کریستوفر پیشنهاد کرد که ما ارتشم را تشویق کنیم تا با حفظ اتحاد خود از هر دولتی که در رأس کار باشد ، دفاع نماید . از اینکه نظریه مخالفی نیز در این رابطه وجود داشت ، متعجب شد . من پاسخ دادم که اگر دولت جدید هوشیار باشد نظامیان را فی الفور تصفیه نخواهد کرد ، بلکه آنها را سرفراست و یکی یکی گیر خواهد انداخت . اول «فریدون بدراهای» ، سپس «ربیعی» و غیره . می‌نمی‌دانستم که نتیجه دراز مدت این حوادث چه خواهد بود . می‌ترسیدم که این عمل ، آغاز خلع سلاح تدریجی ارتشم باشد . سپس گفتم که اگر ارتشم میل و توانایی کنترل اوضاع را دارد ، ما باید همانند یک قدرت بزرگ عمل کرده و از آنها حمایت کنیم . فرانک کارلوسی ، معاون استانفیلد ترنر رئیس سیا ، پیشنهاد کرد که ارتشم به نزد آیت‌الله خمینی رفته و بگوید که به این شرایط او را خواهد پذیرفت . بعنوان مثال ، حفظ موقعیت محل‌های اطلاعاتی برای امنیت ملی ، و تعیین وزیر جنگ از جانب ارتشم و عیره نمونه‌ای از این شرایط می‌باشد . به گفته کارلوسی ، ارتشمیان هنوز برای چانه زدن تا اندازه‌ای قدرت داشتند در ساعت ۹ و ۴۵ دقیقه ، برادر ورود یکی از کارمندان

اتاق بررسی اوضاع مباحثات ما قطع شد، او گزارشی برایمان آورد که می‌گفت فرماندار نظامی تهران دستگیر شده و در مرکز فرماندهی آیت‌الله خمینی زندانی گردیده است. در همان زمان، روسای مشترک ستاد از طریق تلفن امن از پنتاگون تلفن زدند تا پیرامون حرکت واحدهای نیروی دریائی به جانب سواحل آзор توافق ما را کسب کنند.

کریستوفر اشاره کرد که بازگان اولین انتخاب ارتش نیست، اما او از دست چیزهای اطرافش بهتر است، او تذکر داد که ارتشاریان مایل و یا قادر به ایستادن در پشت سربختیار نیستند. حالا که بختیار ظاهرا "رفتنی است ارتشاریان خود چگونه می‌توانند به تنها ایستادگی کنند؟

نمی‌دانستم نتیجه درازمدت اوضاع چه خواهد بود. من گفتم که ارتش نمی‌تواند در یک کشمکش سیاسی دست به اقدام بزند. آنها بویژه به تجهیزات پیچیده مجهز نبودند. بهتر است ارتشاریان برای اعاده قانون و نظم مستقیماً دست به عمل نزنند. نمی‌دانستم که آیا باید از ژنرال گاست و ژنرال‌های زر در مورد عملی بودن طرح "C" (کودتا نظامی) در این لحظه سؤال کنم یا نه. قرار قبلی ما این بود که ما باید از فرماندهی نظامی ایران در استفاده از قدرت برای حمایت از بختیار، یا حفاظت از وجود یک ایران طرفدار غرب پشتیبانی کنیم. کریستوفر گفت نظامیان برای ایستادن بروی پای خود از انسجام

کافی برخوردار نیستند. پرسیدم که آیا می‌توانیم اوضاع را تحت نفوذ خود درآوریم. سپس افزودم که اگر ارتش به خمینی بپیوندد باز هم در نهایت اوضاع بطور کلی روبه‌وخت خواهد گذاشت. من پیشنهاد کردم که ما باید هنوز اجرای طرح "C" را علیرغم اینکه در این ساعت آخر یک ریسک خطرناک می‌باشد، مورد نظر قرار دهیم ژنرال جونز گفت که در باره اجرای طرح "C" خوبیم نیست، اما اگر دست‌اندرکاران، این چنین فکر می‌کنند، باید آنرا مورد نظر قرار داد. سپس من گفتم که ما باید در نظر داشته باشیم که دست کشیدن از ایران بتدریج این کشور را به یک وضع نا ثبات دچار خواهد کرد و نشانه‌های آن نیز مشاهده می‌شود. یک چنین تصمیمی چهار نظر استراتژیک و چه از نظر داخلی انعکاسات مهمی را در پی خواهد داشت. در دنباله سخنان خود افزودم که اگر ارتش از دیسپلین نظامی دفاع کرده و به آن عمل می‌کند، باید قادر به انجام آن باشد. امکان دارد که همین فقدان عمل، شکست را در پی داشته باشد. سپس پیشنهاد کردم تا با ژنرال گاست، سولیوان، سفیر آمریکا و ژنرال هایز ر تماس گرفته و از ارزیابی آنها از اوضاع مطلع شویم.

در ساعت ۱۵ و ۱۵ دقیقه یک گزارش مطبوعاتی دریافت کردم حاکی از این که به دلیل عقب نشینی تانکهای ارتش از محل رادیو تلویزیون، این محل به تصرف درآمده است. یک دقیقه

بعد و یا زمانی در همین حدود افسران ارتباطات به مطالع دادند که نمی‌شود هیچگونه تماسی با محل گره " کمک مشاور نظامی " (MAAG) برقرار کرد، و دیگر امکان دسترسی به ژنرال گاست وجود ندارد . بارئیس جمهور در کمپ دیوید تماس گرفتم تا او و سایروسونس را از اخبار جدید مطلع نمایم . اما هی بردم که در کلیسا هستند و نمی‌توان به آنها دسترسی پیدا کرد .

به هنگام بازگشت به جلسه ، گفتم که هر گاه با سولیوان و هایزر تماس برقرار شد ، باید از آنها بپرسم که آیا هنوز امکان یک راه حل نظامی وجود دارد یا نه . باید از آنها پرسید که تأثیر انتقال تجهیزات حساس به بندر عباس چه خواهد بود ، و آیا عاقلانه است تا هایزر به ایران باز گردد . تأکید کردم که اگر طرح " C " به روشنی قابل اجران باشد ، تلاش برای اجرای آن کار احتمانهای خواهد بود . اما اگر امکان پذیر باشد باید آنرا دنبال کرد .

در ساعت ۱۵ و ۳۷ دقیقه رئیس جمهور تلفن زد و من درباره اوضاع به او گزارش دادم . در آن مکالمه تذکر دادم که اگر ارتش با دولت بازرگان سازش کند . نیروهای مسلح دچار تفرقه می‌شوند ، و این کار عکس العمل داخلی و خارجی مهمی در پی خواهد داشت . من گفتم که نظامیان هنوز نسبتاً متعدد هستند ، ولی اکنون غیر فعال می‌باشند . رئیس جمهور گفت

ما باید ارسال افراد بیشتری از واحدهای نیروی دریایی را به سواحل آذربایجان نزدیک شویم : وقتی که من گزارش به رئیس جمهور را به پایان رساندم ، چارلز دونکن می خواست تا به ژنرال هایزر تلفن زده با او صحبت کند . نظر هایزر این بود که اجرای طرح "C" بدون تعهد و درگیری عظیم آمریکا عملی نیست . ارتضای ایران به تشویق زیادی احتیاج دارد .

اجلاس بار دیگر در حدود ساعت ۱۱ از سرگرفته شد . من تذکر دادم که تحلیل هایزر نشان دهنده این بود که ایالات متحده آمریکا اختیارات محدودی در دسترس دارد . با توجه به رفتار آرامتر ژنرال ، نظر او بیشتر با طرز تفکر من می خواند ، تا سولیوان . من به نتیجه کار خیلی خوبی خوبی بودم زیرا روشن بود که ارتضای ایران اراده اقدام عمل را ندارد . سپس نیوسام پیشنهاد کرد که مستقیماً "نزد بازرگان رفته و به او بگوئیم که ما خواهان یک ایران باثبات و صلح دوست هستیم . من در پاسخ گفتم که اگر قرار باشد با بازرگان صحبت کنیم باید به او یادآوری کنیم که اهرم ارتضی را در دست داریم . شیوه استفاده ما از آن اهرم ، بستگی به نوع اطمینانهای دارد که در باره همکاری ایران با خودمان کسب می کنیم :

پس از این مباحثه ، اجلاس تا شب بعد به تعویق افتاد . برای من آشکار بود که ما در مقابل یک عمل انجام شده قرار

گرفته‌ایم . یادداشت‌های روزانه چند روز بعدی من همه چیز را روشن می‌کند . در ۲۱ فوریه (۲۳ بهمن ۵۷) پس از یک اجلاس دیگر کمیته شورای امنیتی در مورد ایران گزارش دادم که : « من از اشتیاق کریستوفر و نیوسام به تأکید بر خوب رفتار کردن رژیم جدید ایران با آمریکا شگفت‌زده شدم ، من تردید داشتم که نه تنها نتیجه حوادث ایران بعضی از پیش‌بینی‌های آنها را تحقق نخواهد بخشید ، بلکه برخی از امیال آنها را نیز برآورده نخواهد کرد . در ۱۶ فوریه (۲۷ بهمن ۵۷) در یادداشت خود نوشتم : « اولین اعدامها با تیرباران چهار زنرال ارشد در صبح امروز شروع شده است » . در ۲۰ فوریه (اول اسفند ۵۷) نیز نوشتم : « داستان دلتنگ کننده از هرج و مرج و در هم ریختگی وجود دارد . من هر چه بیشتر درباره رویدادهای ایران می‌شنیدم ، نسبت به عدم توفیق خود در کسب توافق دولت آمریکا ، و در صورت لزوم براهانداختن یک کودتای نظامی احسان دلتنگی بیشتری می‌کرم . »

ایران را چه کسی از دست داد؟

شاه دست به اقدام نزد، ارتش حرکت نکرد و واشنگتن هرگز فرمان کودتا را صادر ننمود. آیا می‌شد ایران را نجات داد؟ ایران را چه کسی از دست داد؟ متهم کردن یک تفریب این تقصیر، آسان است و مطمئناً "از نظر روانی نیز آسودگی بیشتری در بر دارد. اما باید دانست که در ام تاریخی ای همانند درام ایران، یک -

- پروسه پیچیده است که دارای علت و معلولهای چندونقطه عطفهای بسیار ضد و نقیض می‌باشد. با وجود این، جمع بندی من از تلاشهای درونی خودمان در واشنگتن، بطور وضوح باید سه سؤال عمده را که هر چند مختصر "جوابی نداشته باشد، مطرح نماید.

۱- آیا ایران می‌توانست از طریق یک ائتلاف به موقع

نجات یابد و آیا واشنگتن بقدر کافی در مورد این ائتلاف
بعنوان تنها راه باقی مانده هشدار کافی داد؟

۲- آیا ایران می‌توانست از طریق یک کودتای نظامی
نجات پیدا کند، و آیا ارتش ایران بدون شاه توانایی و اراده
کافی برای به عهده گرفتن آن را داشت؟

۳- آیا واشنگتن می‌بایست در فشار وارد آوردن به شاه
برای اتخاذ یک راه حل بخصوص، صریح‌تر عمل می‌کرد، و آیا
بویژه ما می‌بایستی، حتی علیرغم مخالفت شاه یا بدون وجود
او، دست به یک کودتا می‌زدیم؟

پاسخ من این است که در زمانی که ما در واشنگتن، و یا
حتی خود شاه در ایران، از عمق و بعد بحران آگاه شدیدم،
ائتلافیک راه حل عملی نبود. در اوآخر اوت (اوائل شهریور
(۵۷) سولیوان سفیر آمریکا در ایران در تعطیلات بسر می‌برد
و در پست خود حاضر نبود. آن زمان روشن بود که علامتی،
که از نظر او چندان نمی‌توانست دراماتیک باشد، از دورنمایان
می‌شود. اطلاعات سیاسی ما از تداوم حیات سیاسی
ایران خبر می‌داد، و بعدها هم سولیوان در اوآخر اکتبر
(اوائل آبان (۵۷) هنوز گزارش می‌داد که "شرف ما در گروی
همکاری با شاه از طریق انتقال کنترل شده قدرت نهفته است"
با وجود این در عرض ۱۵ روز بعدی، ما در واشنگتن با گزارش
ناگهانی یک بحران جدی مواجه شدیم، که می‌گفت شاه در نظر

دارد کناره‌گیری کند. گسترش اعتصابات ادامه پیدا کرد، خشونت‌بالا گرفت، موجودیت سیستم ناگهان در معرض خطر قرار گرفت. بنیاد گرایی اسلامی – یعنی پدیده‌ای که در گزارشات اطلاعاتی ما به نحو زیادی نادیده گرفته می‌شد "اکنون علناً" نظم موجود را به مبارزه می‌طلبید.

از آن لحظه به بعد، مساله اصلی برای شاه نه مساله اصلاح، بلکه مساله بقاء بود. تاریخ ایران بعد از سقوط شاه به روشنی چگونگی مفید واقع شدن ائتلافات را به ما می‌گوید: جانشینان شاه، ماهه‌ای بعدی را به کشتن یکدیگر، و به اعدامهای گسترده، سوءقصدهای فوق العاده وحشتناک، و به یک جنگ داخلی، شدید صرف کردند. احساس من در آن‌زمان آن بود و اکنون هم همین است، که ما وظیفه داشتیم برای کسب اقتدار موئثر و سپس دست زدن به اصلاحات مورد لزوم، به شاه کمک نمائیم. من معتقد بودم، حکمرانی که یک ارتضی نیرومندو با دیسپلین در اختیار داشت، می‌توانست حق خود را مطالبه کند، و هر چه این تلاش زودتر صورت می‌گرفت خرج کمتری بر می‌داشت. علاوه بر این از جنبه بین‌المللی، منافع آمریکا حمایت شدیداً از شاه را اقتضاً می‌کرد. دیگر حکمرانان دوست آمریکا در منطقه، از نزدیک ما را می‌پائیدند. چگونگی پاسخ ما به بحران برای آنها راهنمایی بود از چگونگی عکس العمل ما در مقابل به تهدید افتادن احتمالی آنها، آنان بطور حتم

از دیدن ناسازگاری میان اظهارات عمومی حمایت آمیزمان از شاه، و خودداری آشکارمان از تحت فشار گذاشتن او به اعمال قدرت موئثر، دلسرب شده بودند. آنها نمی‌دانستند که غیر صیمی بودن سولیوان به هنگام مطلع کردن شاه از تشویق و حمایت ما از او، در حقیقت منعکس کنندهٔ تمايل واقعی دولت کارتر بود. شاه، بعد از سقوط خود، با کوشش تمام به‌منظور توجیه بی‌تصمیمی‌اش این تعبیر اخیر را بویژه برای سادات و ملک حسن مراکشی در میان گذاشت.

اما آیا ارتش می‌توانست ایران را نجات بذهد؟ من این نظر را قبول ندارم که اگر شاه در مراحل اولیه بحران رهبری خود را با قوت به‌مورد اجرامی گذاشت، نتیجه‌ماش نمی‌توانست به‌اعمال کنترل موئثر و نسبتاً "بدون خونریزی برکشور منجر گردد. ارتش دیسیپلین و سازماندهی داشت و از قدرت برخوردار بود. همتاهاي نیروهای نظامی ایران در پاکستان ترکیه، بربزیل، مصر و جاهای دیگر ثابت کرده بودند که در اوضاع و احوال سخت هم قادر به کسب قدرت و هم قادر حکومت‌کردن می‌باشند. هیچ دلیلی وجود نداشت که بگوئیم ارتشیان ایران نمی‌توانستند، بویژه‌هنگامی که شاه فرمان دهد، از عهده چنین کاری در ایران برآیند.

این مساله با توجه به مراحل بعدی بحران، یعنی به هنگام محاصره شدید ارتش و کم روحیه شدن آن، بویژه پس

از عزیمت شاه، و به هنگام روئیاروئی با توده‌های انبیه و اعتصابات فلچ کننده مشکل‌تر شد، شکنی نیست که با گذشت هر هفته، مشکلات و زیانهای انسانی ناشی از اقدام ارتش افزایش می‌یافتد. به صراحت می‌گوییم که ارتش هنوز می‌توانست بر مشکلات فائق آید، زیرا دریک رویارویی نهایی، که متنضم اعمال نیز روی بیرحمانه بود، توازن قوا بطور ختم به نفع ارتش تمام می‌گردید. این موضوع حقیقت دارد که حتی در آستانه بازگشت آیت‌الله خمینی بعضی از هواخواهان او، بویژه بازارگان از امکان وقوع یک کودتای نظامی وحشت داشتند. این نشان می‌دهد که از نظر آنها یک چنین اقدامی عملی بود. ژنرال هایزر چندین بار گزارش داد که تدارکات لازم برای تصرف قدرت فراهم شده و امکان برآه انداختن یک کودتا وجود دارد. در گذشته او بطور آشکار فوق العاده خوشبین بود، و به ما تصویری ارائه می‌داد که باعث می‌شد احساس کنیم که در حقیقت ارتش منسجم‌تر از آن است که می‌گویند، و بنابراین ما می‌توانیم تصمیم نهایی مربوط به توسل به آخرین اقدام را به تعویق اندازیم. دیگران و بویژه وزارت خارجه و سفیرمان سولیوان نه تنها با این نظر که ارتش می‌توانست به نحو قاطع و موئثر دست به عمل بزند، موافق نبودند، بلکه این همکاران من، همیشه با یک کودتای نظامی مخالفت می‌کردند. حقیقت این است که ما هرگز نخواهیم دانست که حق با چه کسی بود.

اما ما می‌دانیم — و این مساله برای عاقبت غم‌انگیز کار اهمیت بسیاری داشت — که شاه از خود ضعف و دو دلی و بی‌ارادگی نشان داد. شاید بیماری کشنده‌اش بر او بطريقی تاثیرگذاشت، که انسان را به رحم و شفقت می‌آورد. سولیوان سفیرمان در تهران، که از سوی وزارتخارجه تقویت می‌شد، بجای قوی کردن روحیه^۱ شاه، با کم جلوه‌دادن اصرار مان مبنی بر ضرورت انجام عمل قاطعانه از سوی شاه و تشویق آن، به بی‌تصمیمی و بی‌ارادگی شاه کمک می‌کرد. بنابراین، آیا در این صورت این ما بودیم که می‌بایستی تصمیمات ضروری را برای شاه اتخاذ کنیم؟ در آن موقع من به دلیل درمیان بودن منافع عظیم، معتقد بودم که باید این کار را بکنیم، و هنوز هم همین‌طور احساس می‌کنم. به همین خاطر از اینکه رئیس جمهور را بیشتر متقادع و تشویق نکردم، خود را گناهکار احساس می‌کنم. من برای اینکه مساله را صریح‌تر و روشن‌تر مطرح کنم، می‌بایستی از حمایت شلزینگر و چارلز دونکن از نظریات خودم، به نحو موثرتری بهره‌برداری می‌کردم. هارولد براون، ثابت کرد که در موارد دشوار و سخت می‌تواند یک متحد نیرومند بحساب آید، اما در مقابل مساله^۲ برآهانداختن کودائی نظامی، که از اهمیت بیشتری برخوردار بود، در اصل او میل به توافق داشت، ولی معتقد بودکه هنوز لحظه^۳ مناسب برای این عمل فرا نرسیده است.

اطلاعات سیاسی ما کمکی به مسائل نکرد، زیرا ابعاد استراتژیک کشاکش ایران را به رئیس جمهور تاکید نمی‌کرد. این کار به نحو زیادی به گردن من افتاد، اما هنگامی که من تصویر وحشتناکی از آثار استراتژیک ماجرای ایران را برای خودمان و نیز از تراژدی شاه ترسیم می‌کردم، می‌ترسیدم که طرفداری شدید من از دست زدن به اقدام قهرآمیز امکان دارد رئیس جمهور را به شک و سوه ظن ودادارد. سیستم اطلاعاتی، آمادگی کافی را برای دریافت ضربهٔ ناگهانی ناشی از درهم‌پاشیدگی ایران به رئیس جمهور و نیز بقیهٔ ما ندارد. ما که روزانه به مسائل مهم دیگر مشغول بودیم و بهویژه "شدیداً" در جریان کمپ دیوید درگیر بودیم، وقت کافی نداشتیم تا خود را به نحو عمیق‌تر و طولانی‌تری در جریانات استراتژیک و ژئopolitic بحران ایران درگیر کنیم. به عبارت دیگر، هنگامی که من بیش از پیش به خود فشار می‌آوردم تا راه حلی پیدا کنم، تا در وحلهٔ اول موقعیت استراتژیک خودمان در ایران را برای ایالات متحده آمریکا محفوظ بدارد، ملاحظات و درگیری‌های فوق الذکر ذهن مرا به خود مشغول می‌داشت. من نمی‌دانم که چه فرضیات و برداشت‌های تاریخی‌ای باعث شد تا کارت و ونس چنین روشنی در قبال موضع ایران در پیش بگیرند. اما قبول دارم که فرضیات و برداشت‌های آنها با فرضیات و برداشت‌های من فرق داشت

و طرز تلقی آنها از جهان نیز با طرز تلقی من تا اندازه‌ای متفاوت بود. از نظر من، تعهد اصولی به یک نظم جهانی شایسته‌تر، مانع استفاده از قدرت برای حفظ منافع حیاتی ترمان نمی‌شد، در حالیکه از نظر آنها امریکا تعهدی نداشت تا در مورد رویدادهای داخلی ایران تصمیم‌گیری کند.

ساپروس ونس و وارن کریستوفر که حمایت والتر ماندیل را نیز پشت سر داشتند، همیشه اظهار می‌داشتند که اعطای امتیاز بعدی به مخالفان شاه، از تصمیم سخت و خطرناک کودتا، برای واشنگتن کم خطرتر است. همانطور که ستاره بخت و اقبال شاه واژگون می‌شد، این گروه نیز نفرت خود را از سیستم آشکارتر می‌کرد، و حتی مقامات بلندپایه وزارت خارجه، در بخش مربوط به ایران، آشکارا با مخالفان شاه لاس می‌زدند. حتی هنگامی که بختیار در حال سقوط بود، اظهار عقیده می‌شد که جانشینان او چندان هم بد نخواهند بود، و می‌توان با ایران (و در داخل ایران) تاحدی‌سازش برقرار کرد، در حالی که یک کودتای نظامی در منتهای مراتب کشور را به جنگ داخلی سوق می‌دهد و شکست آن نیز می‌تواند کشور را به دامان دشمنان قسم خورده، ما بیندازد. تصمیم حمایت از بختیار، و حفظ ثبات به هنگام عزیمت شاه، در همان حالی که به هایزر برای برآهانداختن یک کودتای موئثر فرصت داده می‌شد، باعث گردید تا، اوضاع را به

دفع الوقت بگذرانیم و زمانی بخود آئیم که دیگر خیلی دیر شده بود .

اما من فکر می کنم که مجاب کننده ترین دلیل آنها ، دلیل اخلاقی بود . آنها احساس می کردند که ایالات متحده امریکا ، و بویژه خود رئیس جمهور نباید مسئولیت سوق دادن یک کشور دیگر را به پکرویارویی خونین و سخت بعهده بگیرد . من با این عقیده مخالف نبودم ، زیرا یک عقیده متقادع — کننده بود ، و از این جهت بیشتر ترجیح می دادم که شاه تصمیمی را اتخاذ کند که خود می خواهد تا من . اما در حالی که ما شاه را به این کار تشویق می کردیم و حتی بعضی ازما او را به دست زدن به عمل ترغیب می نمودیم ، شاه ترجیح داد این کار را نکند و شاید هم درست ترا این باشد که بگوئیم ، او شخصی بی اندازه ضعیفی بود که بتواند خود تصمیم گیری کند (او بهتر دید تا با اشاره به راهنمائی مبهم سولیوان سفیر ما در تهران آمریکا را ملامت کند) . بدین ترتیب من بتدریج معتقد شدم که به دلیل عوامل مهم استراتژیک و ژئopolitic ، هیچ چاره‌ای نداریم جزا ینکه برای او تصمیم گیری کنیم .

رئیس جمهور به دلایلی که برایشان احترام قائل بودم اما مستقیما " خود را در آنها سهیم نمی دانستم ، احساس دیگری داشت ، و میان حمایت شدید (که او بطور دائم از

شاه بعمل می‌آورد) و تصمیم واقعی برای دست زدن به یک اقدام خونین و مسلماً "نامطمئن، مربزبندی نمی‌کرد. کارترا احساس می‌کرد که ما شاه را تا حدی که نیاز داشت حمایت و تشویق کردیم. اما از این فراتر رفتن از نظر تاریخی و اخلاقی برای ایالات متحده امریکا اشتباه بود. علاوه بر این رئیس جمهور هم چنین احساس می‌کرد که جنگ داخلی در ایران به نفع اتحاد جماهیر شوروی تمام می‌شد و به این دلیل ما ناچار بودیم برای شاه خط و مش تعیین کنیم.

متاسفانه روشن است که تمام راههایی که در مقابل رئیس جمهور قرار داشت راههای دشوار و سختی بودند و این نه بدین خاطر بود که ما راههای محدودی در اختیار داشتیم، بلکه بدین خاطر که راه حل انتخابی مورد نظر من نیز از بعضی جنبه‌ها متنضم خطرناکترین روش بود. اگر کودتا به شکست می‌انجامید و ایران درگیر جنگ داخلی خشونت‌بار می‌گردید که تنها به نفع شوروی بود، آنوقت چه می‌شد؟ بخشی از نگرانی درونی من از این حقیقت ناشی می‌شد که من می‌دانستم که نمی‌توانم به این سؤال مشکل، یک جواب قاطع بدهم. هرچند در حقیقت چیزی که بعداً "رخ داد، بدون اینکه تلاشی برای کودتا صورت بگیرد، دقیقاً" همان نتیجه را ببار آورد. با وجود این من احساس می‌کردم که شدت حیاتی بودن منافع ما دست زدن به یک چنین تلاشی

را ایجاد می‌کرد، و اگر این تلاش زودتر انجام می‌شد، البته شانس موفقیت آن بیشتر می‌بود. این تصمیم یک تصمیم اخلاقی و سیاسی بود و بروشی برای طرفهای مربوطه یک تصمیم مهم بشمار می‌رفت. به عبارت وسیعتر، بدین ترتیب سقوط شاه به معنی شکست اطلاعات سیاسی امریکا بود، که البته مفهوم آن از مفهوم اصطلاح "اطلاعات" وسیعتر بود. شکست مذکور موضوع شکست گزارشات اطلاعاتی خاص و یا حتی شکست سیاست‌های خاص نبود. مطمئناً "اگر ما، از مریضی مهلك شاه، و از بین رفتن قدرت اراده، و ناتوانی سیستم سیاسی فوق العاده شخصی او برای ایجاد یک جانشین موئثر برای خودش، زودتر آگاه می‌شدیم بسیار بهتر بود. اما قضاوت روشنفکرانه نادرست عمیق‌تری که در رابطه با یک واقعیت تاریخی مهم رخ داد در ۳ نکته زیر نهفته بود

۱— مدرنیزه‌شدن سریع یک جامعهٔ شدیداً سنتی،
بی‌ثباتی‌ها و حرکت‌های انقلابی مخصوص به‌خود را ایجاد می‌کند.

۲— مدرنیزه‌کردن جامعه محتاج به یک سیستم سیاسی است که بتواند شرکت عموم را در امور سیاسی وسعت داده و در عین حال دریچه‌های امنی نیز برای نارضایتی اجتماعی باز کند.

۳— عقاید کهن مذهبی را نباید بدون پذیرش تدریجی

ارزشهای جدید از سوی عموم مردم، منجمله ارزشهایی که با گذشتهٔ ملی ارتباط دارد، ریشه‌کن کرد.

رژیم شاه این قوانین اساسی را زیر پا گذاشت، و سیاست‌های امریکا در طی سالهای دههٔ ۱۹۷۰ منجمله چهار سال حکومت خود ما، نتوانست راه حل‌های موئثری در این رابطه پیدا کند. تلاش کارتر برای وادار کردن شاه به رعایت بیشتر حقوق بشر یک گام درست بود، اما هنگامی صورت گرفت که مشکلات اساسی ایران داشت از کنترل خارج می‌شد، و ساخت اقتدار نیز آغاز به از هم پاشیدن کرده بود.

بنظر من در آن مرحله دست زدن به کودتای نظامی ضروری بود، زیرا در غیر اینصورت اغتشاش جای آنرا می‌گرفت و این نتایج مخربی برای منافع منطقه‌ای ما ببار می‌آورد. اما بطور مسلم به امکان موفق شدن کودتا اطمینانی حاصل نبود، و گذشته از این کودتا هم بنوبهٔ خود، راه حل یک مشکل عمیق‌تر نبود، با وجود این بنظر من ما هیچ چاره‌ای نداشتم، و می‌توانستیم اعاده مجدد اقتدار و حاکمیت را با نوعی از اصلاح مورد نیاز همراه کنیم. گذشته از این، این تصمیمی بود که شاه خود می‌بايستی آنرا اتخاذ کند، نه اینکه رئیس جمهور ایالات متحده از جانب او دست به‌این کار بزند، و او را از به‌عهده‌گرفتن یک چنین مسئولیتی آسوده کند. در این اوضاع و احوال انسان باید عدم تمايل کارتر

را به دست زدن به یک عمل خونین و نامطمئن درگ کند . سقوط شاه بطور آشکار مصیبت سیاسی کارتر بشکار می رفت ، این ماجرا منافع سیاسی ناشی از رهبری موئثر او را در اجرای توافقهای کمپ دیوید خنثی کرد ، احترام عموم را به شهامت او در عادی کردن روابط با چین ازبین بردا ، و اعتبار تلاشهای او را در مخالفت با اشغال افغانستان توسط شوروی ، تضعیف کرد . سقوط شاه تصویر جیمی کارتر را بعنوان یک رهبر حمایی در نیمه اولین دوره ریاست جمهوری او خدشه دار نمود . سرانجام اینک با پیش آمدن اوضاع واحوال و شرایطی که نهایتاً " منجر به تصرف سفارت آمریکا در تهران و گروگانگیری شد ، سقوط شاه عمدتاً " به شکست سیاسی کارتر کمک کرد .